

خیزش تیر، رگبار گلوله و قیام نوین پیش روی

صفحه ۲



جنبش دانشجویی برای آزادی و عدالت اجتماعی

باقر مؤمنی صفحه ۲

گزارش یکشاهد عینی

از تبریز

صفحه ۹

گفتگو با محمود

کارگر

ایران ناسیونال

صفحه ۸

در این شماره:

سرمقاله:

★ خیزش تیر، رگبار گلوله و
قیام نوین پیش روی

صفحه ۲

مقالات:

★ حماسه است یا درام

صفحه ۱۲

★ تعمقی در تعمق

صفحه ۱۱

مصاحبه:

★ کارگر ایرانی در زندان ژاپن

صفحه ۱۳

★ باقر مؤمنی درباره جنبش دانشجویی

صفحه ۲

گزارش:

★ شاهد عینی از وقایع تبریز

صفحه ۹

★ جلسه سخنرانی ونکوور

صفحه ۲۲

★ بخشی از فعالیتهای انجام شده

صفحه ۲۲

دیدگاهها:

★ حقوق زنان و جنبش فمینیستی

صفحه ۲۱

طنز:

صفحه ۱۶ و ۱۷

پرسش و پاسخ:

صفحه آخر

پیام فدائیان کمونیست به

کنفرانس سازمان فدائیان اقلیت

صفحه ۲۳

حماسه است یا درام

فریدون شایان

صفحه ۱۲

کار، مسکن، آزادی، جمهوری شورایی!

خیزش تیر، رگبار گلوله و قیام نوین پیش روی



خیزش تیرماه ۱۳۷۸ که به غلط «جنبش دانشجویی» نام گرفت، بیگمان یک حرکت توده‌ای بود که برای ابراز وجود از یک موقعیت ویژه که توسط دانشجویان بوجود آمد، سود جست. این حرکت بازتاب خشم فروخورده مردم استعمار شده و ستم‌دیده‌ای بود که قیامش برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی ۲۰ سال پیش توسط ارتجاع اسلامی سرکوب شد. این حرکت تبلور ۲۰ سال محرومیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از تمامی آنچه حقوق انسانی نامیده می‌شوند، بود. تبلور اعتراض مردمی بود که ۲۰ سال زیر چکمه سنگین ارتجاع سیاه مذهبی و سرمایه‌داری غارتگر و جنگ‌افروز سرکوب شده بود.

یکی از ویژگی‌های «خیزش تیر» نسبت به حرکت‌های دیگر در طول حاکمیت جمهوری اسلامی و بویژه دوران پس از جنگ همین توده‌ای بودنش است که هم معرف گستردگی این حرکت نسبت به حرکت‌های پیشین و هم معرف خصلت فراجنبی و طبقاتی آن است. این دو معرفه که در رادیکال شدن سریع شعارها و خواست‌ها و اقدامات قهرآمیز خود را نشان داد از جمله عواملی بودند که باعث شد تا یک بار دیگر آن بخش از بورژوازی و خرده‌بورژوازی باصطلاح آزادیخواه و رفرم‌طلبی که حول پلاتفرم خاتمی گرد آمده بودند در نیمه راه شیپور عقب گرد بزنند و در سرکوب و متوقف کردن جنبش با ارتجاعی‌ترین جناح بورژوازی ایران در حاکمیت همصدا شوند.

حماسه تیر شکل می‌گیرد

جرقه آغاز این حرکت تحصن مسالمت‌آمیز دفتر تحکیم وحدت متشکل از انجمن‌های اسلامی در روز ۱۸ تیر بود که در آن حدود ۲۰۰ تن

اعضای تحریریه:

آذراوغلی
ف.بیانی
شاهومیان
یدی
نیگمنش
خسرو
ر. اسکندر
تمندر
شروین

مقالات رسیده پی داده نمی‌شوند.

در صورت چاپ‌نشدن مقالات علت کتباً برای نویسنده ارسال خواهد شد.

مقالاتی که تایپ شده نیستند، حتماً روی کاغذ خط‌دار و با خط خوانا نوشته شوند.

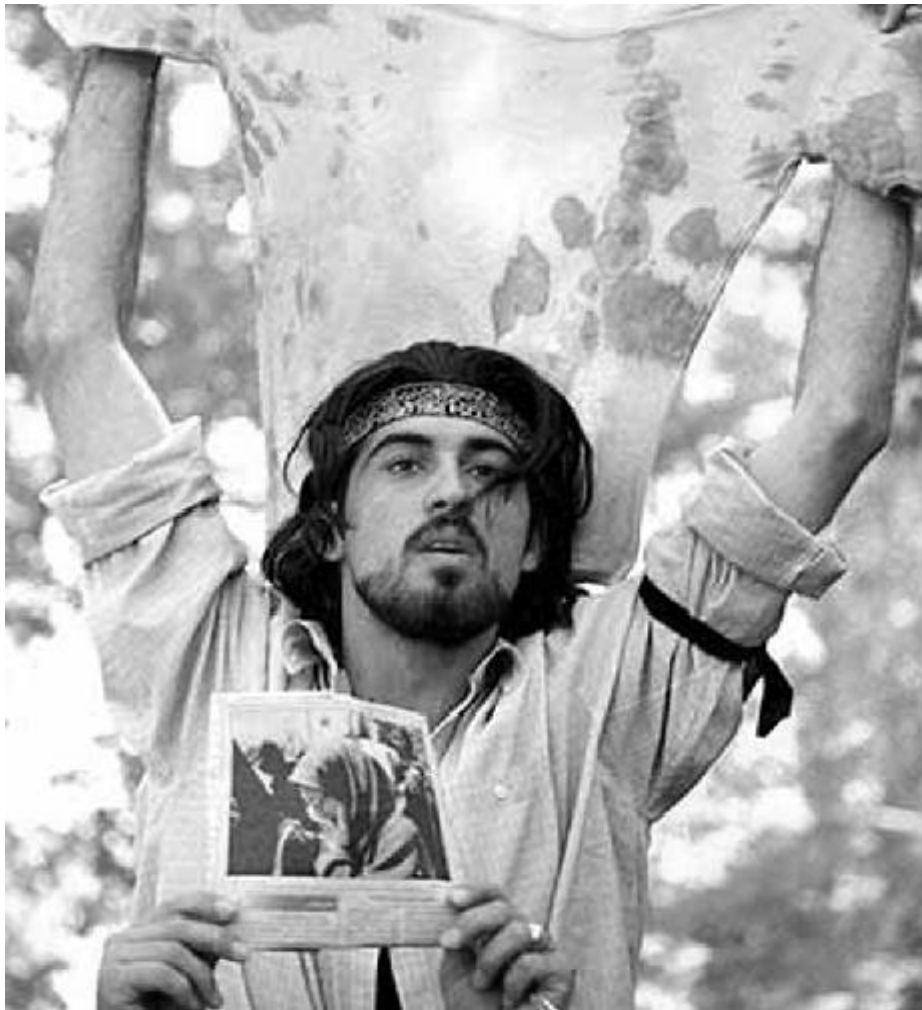
خیال خودشان برای معترضین حد و مرز تعیین کنند.

ویژگی این حرکت نسبت به حرکت‌های گذشته در این بود که هیچیک از این دو جناح نتوانستند آنرا تحت کنترل خود بگیرند.

علی‌رغم تهدید و ارعاب جناح قداره‌بند رژیم و نصایح و اندرزهای قلم‌بدستان و مجیزگویان جناح دوراندیش، بخش وسیعی از دانشجویان خواستار خروج از دانشگاه شدند و هرچه که روزنامه‌های وابسته به جناحها سعی کردند خروج دانشجویان از دانشگاهها را تقبیح کنند موفق نشدند جلوی ابتکار عمل صحیح دانشجویان مستقل از دفتر تحکیم وحدت که بطور خودانگیخته رهبری عملی این اعتراض را بدست گرفته بودند، را بگیرند. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات سایر رسانه‌های تحت کنترل جناح چماق‌بدست، دانشجویان مستقل را «مزدور بیگانه» خواندند، روزنامه‌های نشاط و همشهری و سایر جراید جناح دوراندیش تهمت زدند که آنها که سنگ می‌پرانند و لاستیک آتش می‌زنند مزدوران و عوامل نفوذی انصار حزب‌الله هستند که سعی در به انحراف کشاندن جنبش دانشجویی و خارج کردن آن از مجاری قانونی را دارند. اما هیچیک از این بهتان‌ها افاقه نکرد. دانشجویان و جوانان پیاخاسته فریاد کشیدند، «یا مرگ یا آزادی» و با اعتراضشان بساط مسخره‌بازی مدنیت اسلامی را به هم ریختند.

شرکت توده‌ای مردم در اعتراضات خیابانی حوالی

شرکت‌کردند. تحصنی که در نوع خود بی‌نظیر بوده و یکی از هزاران نمایش قدرتی است که در آن نیروهای «دوم خردادی» هم می‌خواهند بقول خودشان تمرین دموکراسی کنند و هم به جناح مقابل اینجور تفهیم کنند که خود از حمایت توده‌ای برخوردارند. در عین حال در تمام حرکت‌های اینچنینی نیروهای دوراندیش رژیم در تلاشند که پیشبرد خواست‌های سیاسی از طریق کانال‌های قانونی موجود را به عنوان نسخه شفابخش به نیروهای معترض تجویز کنند. وادار کردن مردم به اطاعت از قانون، اعتبار بخشیدن به نهادهای حکومتی و دولتی جمهوری اسلامی سیاستی است که «جبهه دوم خردادی»ها با توسل به آن سعی دارند رژیم جمهوری اسلامی را از ورطه سقوط و تلاشی نجات دهند. عکس‌العمل جناح مقابل نسبت به نمایش قدرت مفتضح دفتر تحکیم وحدت هم عکس‌العمل تازه‌ای نبود. این اولین باری نبود که چماق‌بدستان این جناح عربده‌کشان به میدان می‌آمدند و با شعار «می‌کشیم، می‌درم، می‌برم» بی‌آنکه بین دوست و دشمن فرقی بگذارند به سر و دست شکستن و نفس بریدن می‌پرداختند و علیرغم ظاهر متعصبانه مذهبی‌ای که به خود می‌گیرند حتی از قرآن سوزاندن و عمامه انداختن هم برای ایجاد وحشت و اصطلاحاً نسق گرفتن، دریغ نمی‌کنند. این بار هم اینان با حمله به خوابگاه دانشجویان و به آتش کشیدن اموال دانشجویان و کشتن چند دانشجو می‌خواستند به



کوی دانشگاه و نیز کشیده شدن دامنه اعتراضات به سایر شهرها، نمایش اقتدار توده‌ای و عجز و زبونی چهره‌های رژیم در برابر سیل خروشان مردم بود. عجز و لابه‌های خامنه‌ای و خاتمی، وعده‌هایشان برای دستگیری عاملین حمله به خوابگاهها و اخراج سران نیروهای انتظامی زمانیکه بی‌نتیجه ماند جایش را به تهدید و دستگیری‌های وسیع و بگیر و ببندهای وسیع داد که نمایش تمام عیار وحشتزدگی سران کلیت رژیم جمهوری اسلامی از اعتراضات وسیع توده‌ای بود.

دستاوردهای جنبش تبر

بیگمان جنبش توده‌ای تیرماه ۱۳۷۸ مبارزات توده‌ای را وارد مرحله نوینی کرد. اینکه می‌گوییم مرحله نوین طبیعتاً اول در بعد تاریخی آن است و سپس در بعد سیاسی آن.

به این معنی که دوره توهّم به جناح دوراندیش رژیم به پایان رسیده است. خیزش شش روزه تیر اگرچه سریعاً سرکوب شد، اما در طول عمر کوتاه خود بخوبی پرده از چهره خاتمی و کارگزاران و سرسپردگان جناح وی درید. با حاد شدن تضاد اجتماعی، خاتمی نقش نیروی سانتر را از دست داد و ناچار شد بین نیروهای تحول‌طلب و بقای رژیم یکی را انتخاب کند. او هم همان انتخابی را کرد که از وی انتظار می‌رفت. همصدا با همقطارانیش که فریاد می‌کشیدند «بگیرید، ببندید، بکشید» از «تلاش ارزشمند وزارت اطلاعات که در این عرصه در کنار نیروهای انتظامی و نظامی برای برقراری نظم تلاش کردند» تشکر کرد.

این حرکت خودجوش توده‌ای، همه‌آنها را که می‌خواستند در چارچوب رفرمهای این رژیم حرکت کنند و تا کنون از عدم حضور وسیع توده‌های مردم در صحنه سیاست سود جسته، و خود را به عنوان یک نیروی مطرح سیاسی می‌پنداشتند از خواب پراند و ثابت کرد زمانیکه خشم فرو خورده توده‌ها طغیان کند، تنها نیروهایی که سنت قیام و حقانیت تحولات انقلابی را می‌پذیرند و برای این حرکت قانونمند اجتماعی برنامه مشخص دارند، می‌توانند مبارزات توده‌ای را به جلو ببرند. خیزش تیر همچنین به اهمیت رابطه میان جنبش داخل و خارج صحنه گذاشت. اگرچه رژیم نیروهایی را که به واسطه سرکوب گسترده سیاسی امکان فعالیت وسیع و علنی در داخل را ندارند، با عنوان «گروهک» صغیر انگاشته و به سخره می‌گیرد، اما این خیزش نشان داد که شعارهای همین «گروهکها» مبنی بر سرنوینی کلیت جمهوری اسلامی و مبارزه انقلابی برای آزادی تا چه حد در جامعه ریشه دوانده است و چگونه اندیشه و برنامه همین «گروهکها» می‌تواند پایه‌های حکومت جمهوری اسلامی را از جا برکند.

اما مهمترین دستاورد این جنبش در عرصه بین‌المللی و در افشای نقش خاتمی بود. تدابیر بعدی رژیم برای به صلابه کشیدن هرگونه مخالفت، نظیر تصویب قانون جرایم سیاسی که جناح دوم خرداد عملاً هیچ مخالفتی با آن نکرد، به همراه تصاویر زنده دانشجویان مستقل از جناحها. بخوبی نشان داد که پایدارترین جبهه برای آزادیهای سیاسی در ایران جبهه‌ایست که در مخالفت با کلیت نظام جمهوری اسلامی شکل گرفته و تمامی جناحهای رژیم و تمامی ایادی و انصارشان در بین صفوف اپوزیسیون در مقابل این جبهه به یک صف شده‌اند.

پیام این جنبش برای نیروها و سازمانهای کمونیست و انقلابی هم بسیار روشن و گویا بود. انقلاب اجتماعی ایران هزاران سرباز جان به کف دارد که نیازمند تجربیات شما در زمینه سازماندهی، تعیین چشم‌اندازهای حرکت و بوجود آوردن شبکه ارتباطی با سایر گروههای اجتماعیند. بسیج همه‌جانبه نیروها برای پاسخگویی به این نیاز وظیفه مقدم همه نیروهای انقلابی بشمار می‌رود. اینکه خیزش تیر علیرغم حمایتی که از آن به عمل آمد، نتوانست به حیات خود ادامه دهد، بیگمان نتیجه خودجوش بودن آن و نبود آن سازماندهی و انسجامی است که لازمه

ادامه حیات چنین حرکتی است. سرکوب خیزش توده‌ای شش روزه تیر ماه اما به معنی مرگ این جنبش نیست. طبیعی است که هر حرکت اجتماعی با افت و خیزهایی همراه باشد و طبیعی است که حرکت خودجوشی که بدون سازماندهی و نقشه قبلی شکل گرفته بود، بسرعت افت کند. این حرکت علیرغم کوتاه‌مدت بودنش توانست جوانه‌های بسیاری را در صحنه سیاسی جامعه به بار نشاند. هزاران جوان وارد صحنه سیاسی جامعه شدند که از لحظه ورودشان با سنگ و چوب به مصاف نیروهای سرکوبگر و قداره‌بندان رژیم رفته‌اند. با خودآگاهی انقلابیشان پرده توهّم از حاکمیت دریدند و پوشالی بودن دستگاه سرکوب را به همگان نشان دادند. اصالت انقلابی خود را به ناباورانی که این حرکت را ترفند رژیم برای شناسایی و دستگیری عوامل مخالف تصور می‌کردند، ثابت کردند. این حرکت بیگمان آغازی است برای قیام نوین مردم ایران.

نه رگبار گلوله‌ها، نه باران دروغها، بهتان‌ها، تهمتها و تهدیدات و نه انبوه وعده و وعیدها هیچکدام نتوانستند بذری از امید را که خیزش تیر در دلها نشانده، بخشکاند. این بذری که خاک نمی‌ماند، خون است و ماندگار است.

جنبش دانشجویان برای آزادی و عدالت اجتماعی

در پی رشد موج اعتراضات جوانان و توده‌های با رفیق باقر مؤمنی تماس گرفتیم و از وی خواستیم نظرانش را در مورد جنبش تیر ماه ۱۳۷۸، زمینه‌های شکل‌گیری آن و پیامدهایش برایمان بازگو کند. با تشکر از این رفیق که مصاحبه با کار کمونیستی را پذیرفت، متن کامل مصاحبه را در این شماره درج می‌کنیم.

حکومت اسلامی نشان میدهند اما انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ فرصتی بود که این نفرت و اعتراض را بصورتی کاملاً مسالمت‌آمیز و بنوعی سازمان یافته، با انتخاب فردی که چهره متفاوت و سخنانی متفاوت از نمایندگان و مقامات رسمی قدرت داشت، ابراز کردند و دست رد بر سینه نامزد رسمی نیروهای حاکم بر قدرت نهادند. اما نیروهای حاکم و مسلط بر قدرت این حداقل را هم بر مردم و حتی نیروهای طرفدار نظام، ولی مخالف استبداد مطلقه فردی که از فساد قشر حاکم بجان آمده‌اند، روا نمی‌بینند و بهمین دلیل پس از یک سراسیمگی کوتاه مدت به تهاجم متقابل علیه مردم و نیروهایی که دیگر حالا وارد میدان شده‌اند، پرداختند و همین امر باعث شده که مبارزات اجتماعی وارد مرحله تازه‌ای بشود. جنبش دانشجویی که الآن ماهیاست در سراسر ایران درگیر است در ۱۸ تیر امسال در اثر هجوم سرکوبگرانه نظامی و اوباش شبه نظامی به کوی دانشگاه وارد مرحله‌ای شد که میتوان آنرا به مرحله اول مبارزه سازمان یافته علنی و رودرو با قدرت ارتجاعی حاکم تلقی کرد. تا آنجا که به این جنبش جدی دانشجویی مربوط میشود، علت اولیه و مستقیم آن فقدان یک حداقل آزادی است که نمیتوان آنرا بویژه از جوانان دریغ کرد به همین دلیل از مدت‌ها پیش، حتی پیش از دوم خرداد ۷۶ هم زرمه‌هایی علنی از میان همین دانشجویان، و همینطور خارج از محیط دانشگاهی علیه استبداد ولایت فقیه بلند شده‌بود. نقطه ضعف قدرت حاکم موجود، صرفنظر از بی‌پایگی آن در میان توده‌ها در تعارض آن با نیروهای دموکرات و لیبرال، بطور عمده در اینست که طی سالهای اخیر قسمت عمده‌ای از نیروهای وفادار به نظام را هم کنار زده و همانطور که این نیروها میگویند بصورت یک گروه «انحصارطلب» بر تمامی قدرت چنگ انداخته است یک امکان بسیار مساعد نقطه قوت جنبش دانشجویی و نیروهای

انباشته‌اند. آنوقت از طرف دیگر توده‌های چند ده میلیونی در چنان فقر و فاقه بی‌سابقه‌ای زندگی میکنند که گاه برای نجات از فشار زندگی به خودکشی فردی و یا جمعی دست میزنند. در واقع خودکشی و فحشاء ناشی از فقر و اعتیاد در جامعه ایران به امر رایجی بدل شده‌است. این اختلاف و تضاد طبقاتی، که از بسیاری جهات، و حتی از جهت شدت و وسعت آن، از اختلاف طبقاتی در زمان شاه هم شدیدتر است از این جهت هم که بر فریب توده‌های زحمتکش ولی بی‌پیز بنیانگذاری شده تضاد اجتماعی را قوی‌تر از زمان شاه کرده‌است. میدانیم که حکومت اسلامی موجود، که بنام دین و وعده دنیای مبتنی بر عدل و مساوات، و حتی برتری «مستضعفان» و آخرت سعادت‌مند برای برای آنان پا گرفت با بقدرت رساندن یک قشر انگلی، توده‌هایی را که به دنبال آن راه افتاده بودند علیه خودش برانگیخته است. با یک نگاه سطحی میتوان متوجه شد که برخلاف دوران شاه که نیروهای مخالف قدرت و نظام شاهنشاهی از بیرون قدرت علیه آن بپا خاستند، در حکومت اسلامی بطور عمده، این نیروهای «خودی» و «تکیه‌گاه توده‌ای» آنست که در برابر آن قد علم کرده‌است. همین دانشجویان و جوانان که مدتی است علیه استبداد و مظاهر استبدادی حکومت اسلامی، فعالانه وارد کارزار شده‌اند در واقع نیروهایی هستند که در اساس برای سرکوب مخالفان جمهوری اسلامی سازماندهی شده‌بودند و اینک رودروی او ایستاده‌اند. البته اوضاع اقتصادی کشور در شرایط کنونی فاجعه‌بارتر از زمان شاه است و از این لحاظ قابل مقایسه با آن زمان نیست ولی با اینهمه آنچه مردم بخصوص جوانان را علیه حکومت برانگیخته فضای خفقان‌آور اجتماعی و سیاسی است که دستگاه قدرت با مداخله در شخصی‌ترین زوایای زندگی افراد بوجود آورده است. در واقع سالهاست که مردم تنفر و اعتراض خود را به اشکال مختلف نسبت به

در کتاب «از موج تا طوفان» شما به زمینه‌هایی که باعث خروش توده‌های مردم در دوران پیش از قیام ۵۷ شده‌بود، اشاره کردید و زمینه‌های اصلی قیامی که بعدها خمینی و جریانات مرتجع مذهبی رهبری آنرا بدست گرفتند را رشد نارضایتی توده‌های علیه رژیم شاه دانستید. نخستین سؤال این است که زمینه‌ها و انگیزه‌های اصلی شورش اخیر در ایران را که به «اعتراض دانشجویی» معروف شد چگونه ارزیابی میکنید؟ چه فاکتورهایی در شکل‌گیری این اعتراضات موثر بودند؟ ارزیابی شما از تشکلهایی که جرقه‌های اولیه این اعتراض را برافروختند، مانند دفتر تحکیم وحدت، پیام دانشجوی و جبهه گسترده دانشجویی چیست؟

زمینه‌های اصلی انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ در حقیقت مثل انقلابات اجتماعی، تشدید وحشتناک اختلاف و تضاد ناهنجار طبقاتی تا مرز انفجار بود اما آنچه انفجار را بوجود آورد در واقع استبداد مطلقه حکومت محمدرضا شاهی بود که امکان هر نوع اظهار نظر و انتقاد اجتماعی و سیاسی را از مردم سلب کرده‌بود. این حکومت معترضان را نه تنها به زندان و شکنجه و مرگ محکوم میکرد حتی به خود اجازه میداد که از آنها سلب تابعیت و هویت بکند.

در یک جامعه طبقاتی طبیعتاً همیشه نارضایتی وجود دارد ولی اگر این جامعه بصورتی نوعاً دموکراتیک اداره شود ابراز نارضایتی حالت انفجاری پیدا نمیکند. تشنجات کنونی جامعه ایران، هم در اصل ناشی از ایجاد اختلاف و تضاد شدید طبقاتی است. همانطور که همه میدانند یک قشر کوچک انگلی و غیرمولد مولتی میلیاردی و دنباله‌های مولتی میلیونی آنها در جامعه ما بوجود آمده که براساس اصطلاحی که از مدت‌ها پیش بر سر زبانها افتاده «ثروت‌های بادآورده» ای را روی هم



درباره باقر مؤمنی

کمتر فعال سیاسی ایرانی است که با نام و آثار باقر مؤمنی آشنا نباشد، با این همه مختصری از شرح حال زندگی پرحاصل این رفیق را در این شماره درج می‌کنیم.

محمد باقر مؤمنی متولد اول ماه مه ۱۹۲۶ است. تحصیلات خود را در ایران با اخذ لیسانس در رشته قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹ به پایان رساند و در پاریس نیز در سال ۱۹۷۱ در رشته تاریخ دکترای سیکل سوم را اخذ کرد.

آثاری که باقر مؤمنی تا کنون منتشر ساخته به این شرح می‌باشند:

★ تدوین و انتشار یازده اثر ادبی-سیاسی دوران مشروطیت همراه با مقدمه و حواشی.
★ تألیف چهار رساله درباره انقلاب مشروطیت و ادبیات عصر مشروطیت

★ دو رساله در نقد ادبی و موقعیت اهل قلم در ایران
★ سه رساله در مسایل سیاسی ایران در دوران انقلاب بهمن ۱۳۵۷

★ یک رساله و یک کتاب درباره مسأله ارضی در ایران با عنوان «مسأله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران»
★ کتابهای «دین و دولت»، «از موج تا طوفان» و «انفجار سبز» در خارج کشور

★ ترجمه: «نامه‌ای که هرگز فرستاده نشد» همکاری در ترجمه چهار جلد کتابهای «تاریخ جهان باستان» و «قرون وسطی»، «قصه برای بزرگسالان» و «نازیسم»
تدوین دو کتاب «پرونده پنجاه و سه نفر» و «یادمانده‌های ایرج اسکندری» با مقدمه و حواشی.

★★★

از خودش که پیرسی دیگر جکار کرده، می‌گوید:
- یکبار عاشق شدم، دو بار گلوله خوردم (که یکبارش گلوله ساجمه‌ای بود) و سه بار به زندان افتادم (یکبارش سه روز، یکبارش یک ماه و سومین بار هم دو سال) از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۵۶ هم کادر تمام وقت حزب توده ایران بودم. از ژانویه ۱۹۸۲ هم بعنوان پناهنده سیاسی در پاریس زندگی می‌کنم.

امسال شاهد بودیم که رایسماتی شکوهندی را علیه طرح جدید قانون کار سازمان دادیم. فکر میکنید چه عواملی باعث شد که شبکه‌ها و فعالین جنبش کارگری بطور سازماندهی شده در رابطه با این اعتراضات وارد عمل نشوند؟
- جنبش دانشجویان و جوانان در جوامعی مثل جامعه امروزی ایران معمولاً بصورت پیش درآمد و تظاهر جنبش عمومی عمل میکند و جنبش کنونی دانشجویی بیش از هر مورد مشابه دیگر این کیفیت را دارد. رهبران این جنبش با توجه و آگاهی بر این نکته تا آنجا پیش رفته‌اند که صریحاً اعلام می‌کنند در شرایط کنونی سرکوب و در غیاب سازمانهای سیاسی، اتحادیه‌های دانشجویی موجود نقش احزاب سیاسی را بازی

که علیه قدرت مطلقه موجود برخاسته‌اند همین نیروهای وفادار به نظام، ولی بر کنار قدرت، هستند. در حقیقت حاکمیت موجود در اثر همین فعل و انفعالات از مدتها پیش مشروعیت خودش را مطلقاً از دست داده‌است برای اینکه نیروهای عمده مخالف این حاکمیت که الآن فعالانه در صحنه هستند، بطور عمده از درون خود نظام بیرون آمده‌اند و در اساس، این نیروهای خودی و طرفدار نظام بطور کلی هستند که اکنون در برابر آن قرار گرفته‌اند و با آن دست به گریبان شده‌اند. اتحادیه اسلامی دانشجویان و دفتر تحکیم وحدت و امثال آن همانطور که همه میدانند از طرف و یا با پشتیبانی قدرت حکومتی، بعنوان ارگانها و

قدرت حاکم موجود نه تنها از طرف نیروهای غیرمذهبی و طرفداران حکومت دموکراتیک لائیک در اساس غیرقابل قبول و مطرود شناخته شده بلکه در میان اکثریت عظیم نیروی خودی نیز دیگر مدت‌هاست پایگاه و مشروعیت خود را از دست داده‌است.

میکنند. درست بهمین دلیل هم هست که تمام نیروهایی که بنحوی با قدرت حاکم موجود درگیری دارند هر کدام بنوعی از جنبش دانشجویی دفاع و حمایت میکنند.

البته آنطور که از اخبار رسیده میشود فهمید این جنبش یکدست نیست و همانطور که در آن یک هفته درگیری انعکاس یافت شعارهایی با محتوای متفاوت، از آزادی روزنامه سلام گرفته تا الغاء ولایت فقیه مطرح شد که نشان دهنده حضور قشرهای مختلف دانشجویی با افکار و اندیشه‌ها و سطح آگاهی و مبارزه‌جویی متفاوت سیاسی و اجتماعی بود. در این صورت طبیعی است که قشرهای مختلف اجتماعی و نیروهای سیاسی گوناگون هر کدام به نوعی و تا حدودی به حمایت از این جنبش برخیزند. باین ترتیب گرچه گاه شعارها از خط قرمزهای نظام اسلامی فراتر می‌رود ولی نیروهای مسلط بر جنبش سعی میکنند آنرا در قالب نظام اسلامی-خواه «دموکراتیک» و «چپ» خواه لیبرال و اصلاح طلبانه محصور نگاه دارند.

در حال حاضر نیروها و خواستهای چپ توده‌ای و دموکراتیک انعکاس چشمگیری در جنبش ندارند و بطریق اولی خواستهای طبقاتی کارگری در شرایط کنونی جنبش دانشجویی مطرح نشده و نمیشود. البته این امر صرفاً معلول این نیست که رهبری جنبش در حال حاضر در دست نیروهای چپ معترض درون نظام است بلکه بیشتر معلول عدم تعالی جنبش و همچنین فقدان جنبش کارگری و عدم حضور فعال طبقه کارگر و سایر زحمتکشانش و حتی طبقات و لایه‌های پائینی جامعه است، درست

سازمانهایی که مأموریتشان سرکوب جریانهای دموکراتیک و چپ دانشگاهی بود، بوجود آمدند. اعضای فعال و معتقد اینها اکثر دانشجویان سهمیه‌ای هستند، اینها فرزندان «انقلاب اسلامی دانشگاهی» هستند که با رهبری تئوریسن‌هایی مانند دکتر عبدالکریم سروش مامور پاکسازی دانشگاه از نیروهای دموکراتیک غیر اسلامی بودند. حالا همین‌ها هستند که در برابر قدرت حاکم موجود قد علم کرده‌اند. در خارج از دانشگاه هم این تمام نیروهای اصیل خط امامی هستند که با آن در افتاده‌اند و در بست از جنبش دانشجویی موجود حمایت میکنند. امثال خوئینی‌ها، کربوبی، موسوی اردبیلی و صانعی که همه از سازماندهان و ارکان اولیه نظام بوده‌اند هم اکنون طرفدار سرسخت محدودیت یا نفی و طرد قدرت موجود هستند. باین ترتیب قدرت حاکم موجود نه تنها از طرف نیروهای غیر مذهبی و طرفداران حکومت دموکراتیک لائیک در اساس غیر قابل قبول و مطرود شناخته شده بلکه در میان اکثریت عظیم نیروی خودی نیز دیگر مدت‌هاست پایگاه و مشروعیت خود را از دست داده‌است.

این اعتراضات از سوی اقشار مختلف شهری حمایت شد. علی‌رغم این واقعیت قشر دانشجویی بواسطه سازماندهی گسترده‌اش - حرف اول و آخر را در این شش روزه اعتراضات توده‌ای زد. در عین حال میدانیم که سایر اقشار و طبقات اجتماعی، مثلاً کارگران نفت، نیز از سازماندهی نسبتاً خوبی برخوردارند و در طول سالهای گذشته موفق شده‌اند تظاهرات و اعتراضات گسترده‌ای را سازماندهی کنند. حتی اول ماه مه



است که در سالهای اخیر گاه طغیانهایی جدا از یکدیگر از طرف مردم زحمتکش و توده‌های بی‌چیز در شهرهای مختلف صورت گرفته ولی بعلت انزوای این طغیانها بشدت سرکوب شده‌اند. بالاتر از اینها اعتصابات و اعتراضات کارگری است که بخصوص در این دو سال آخر به موفقیت‌های موضعی و صنفی هم منجر شده‌است اما تا آنجا که اطلاعات من گواهی میدهد یک جنبش کارگری سراسری وجود ندارد و در فقدان یک حداقل سازمان کارگری هم، حتی بصورت اولیه و نیم بند، چنین جنبشی فکر نمیکنم بصورت پیکر بوجود نیاید. حتی خانه کارگر که الان بدنال جنبش عمومی گهگاه به اعتراضاتی دست میزند از استحاله‌ای مشابه استحاله در سازمانهای اسلامی دانشجویی تا حدود نسبتاً زیادی بدوراست. بنظر من کارگران و سازمانهای کوچک علنی و نیمه علنی کارگری که در گوشه و کنار بصورت‌های ابتدائی شکل گرفته‌اند و یا در حال شکل گرفتند باید در جنبش عمومی موجود فعالانه شرکت کنند و حتی از این یا آن حرکت توده‌ای و دانشجویی علناً و عملاً حمایت کنند و از این طریق حرکات خود را به جنبش عمومی پیوند بدهند. باین ترتیب هم امکان‌های جنبش خاص کارگری را تقویت میکند و هم با رادیکالیزه شدن به جنبش عمومی مردم و اصناف و لایه‌های اجتماعی دیگر یاری میرسانند.

فکر میکنید اعتراضات شش روزه اخیر چه تاثیری بر روند تحولات سیاسی ایران گذاشته‌باشد؟ برخی تطبیلگران معتقدند که خاتمی بواسطه عدم حمایت از دانشجویان در آینده از حمایت روشنفکران و اقشار پیشرو جامعه برخوردار نخواهد شد. گروه دیگری از تحلیلگران معتقدند که این حرکتها و برخورد شدید جناح میانه‌رو یا دانشجویان تخم دودلی در باره امکان تحول رادیکال در جامعه را در دل بسیاری از روشنفکران داخل کاشت و وزنه را بنفع خاتمی تغییر داده است و در زمینه بین‌المللی هم خاتمی را بعنوان تنها آکترناتیو تحول بدون خونریزی تبدیل کرده‌است. شما این روند را چگونه ارزیابی میکنید؟ آیا قرینه‌های تاریخی‌ای وجود دارند که این ارزیابی را تایید کنند؟

-اعتراضات شش روزه اخیر دانشجویی که در سراسر کشور در گرفت و مرکز ثقل آن طبق معمول دانشگاه تهران بود بنظر من اولین جهش و پرش انقلابی در جنبش عمومی جامعه بود چرا که برای اولین بار بصورت علنی و جمعی ولایت مطلقه و غیر انتخابی فقیه را زیر ضربه قرار داد. این جنبش همانطور که همه میدانند، بسیاری حجابها را پاره کرد و رودریاستی‌ها را

از میان برداشت و به حرمت ولایت فقیه لطمه اساسی زد. این جنبش سبب شد که ولی فقیه موجود و گروه کوچک سیاسی حامی او و لایه اجتماعی مدافعش همراه با گروههای فشار حزب‌اللهی، بکلی از بقیه جامعه جدا شوند. بنظر میرسد که علیرغم تلاشی که اینها و بعضی عناصر و جریانهای ضعیف میانه میکوشند که حجابهای پاره شده را وصله پینه کنند و آبروی رفته را بازگردانند در این کار موفقیتی نخواهند داشت و در این مرحله از مبارزه، حتی اگر موفق به سرکوب موقتی جنبش هم بشوند، دیگر نه پاره‌ها وصله پذیرند و نه آبهای رفته قابل بازگشتند؟ و اگر نیروهای انقلابی واقعی بتوانند در جریان جنبش قرار بگیرند و با ظرافت و نرمش لازم به تعالی آن کمک کنند مسلماً شعارهای امروزی جنبش از این حد هم فراتر خواهد رفت. هم‌اکنون شعار اصلی جنبش، آزادی و عدالت اجتماعی است، باید به این دو شعار بمعنای وسیع آنها اصالت داد. این دو شعار هر چه عمیق‌تر شوند کشش توده‌ای آن بیشتر خواهد شد و جنبش کنونی

هم اکنون شعار اصلی جنبش، آزادی و عدالت اجتماعی است، باید به این دو شعار بمعنای وسیع آنها اصالت داد.

دانشجویی این امکان را بوجود آورده‌است که فارغ از بند و بست‌ها و بده بستان‌های پنهانی جریان‌های درون نظام بتوان این شعار را بمیان توده‌های مردم برد و هر نوع سازش سیاسی و عقب‌نشینی را ناکام کرد. اما آنچه که مربوط به خاتمی است امروزه و بخصوص پس از این جنبش شش روزه معلوم شد که او و محافل و عناصر وفادار به او ضعیف‌ترین نقطه جنبش اصلاحی کنونی هستند. او در آغاز هم از جانب قسمت عمده‌ای

از نیروهای داخلی و هم از جانب دولتها و نیروهای خارجی، بعنوان یک آخوند طرفدار تساهل دینی که میتواند علاوه بر تامین بعضی آزادیها و استقرار نظام قانونمند، و بقول خودشان توسعه سیاسی، امنیت و ثبات را در کشور تامین کند شناخته شد و امیدواری نسبت به او تا آنجا پیش رفت که بسیاری از محافل خارجی او را «گورباچف ایران» لقب دادند، که لابد منظور آنها این بوده که او هم مثل گورباچف که نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی را تا مرز انحلال پیش برد خاتمی هم پهلوان پیشبرد طرح الف و انحلال جمهوری خواهد بود. ولی معلوم شد که او علاوه بر وابستگی نسبتاً شدیدش به این نظام و حتی ولایت فقیه و همچنین ضعف شدید شخصیتی‌اش، نه تنها گورباچف نیست بلکه، آنطور که بعضی‌ها، و از جمله دکتر ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی انتظار دارند خروشچف هم نمیتواند باشد زیرا خروشچف اگر چه هیچ اصلی از اصول نظام سوسیالیستی حاکم بر شوروی را زیر سؤال نبرد و در نظام بوروکراتیک آن نیز تغییری بوجود نیاورد اما لااقل این جسارت را داشت که اولاً جنازه «رهبر فرهنگد» آن نظام را گور به گور کند و ثانياً عناصر اصلی و سابقه‌دار قدرت را از کار بر کنار سازد اما خاتمی بیچاره اگر چنین منظره‌ای را در مورد نظام جمهوری اسلامی حتی در خواب هم ببیند از وحشت قبض روح خواهد شد. او حتی به جنبش دانشجویی که جداً خواهان تقویت دولت اوست رو ترش کرد. او قبلاً هم در برابر تهاجم سازمان یافته حزب‌الله و نیروهای انتظامی به خانه و مدرسه منتظری، با انتقاد از موضعگیری‌های او در واقع بر این تهاجم صحنه گذاشت و هنوز هم این آقای طرفدار جامعه و نظام قانونمندیپس از

گذشت اینهمه مدت در باره محاصره غیرقانونی خانه و حصر غیرقانونی تر خود او لام تا کام چیزی نگفته است. او از لحاظ سازماندهی و ترکیب دولتت جز در مورد وزارت ارشاد، تاکنون نتوانسته است از قدرت حاکم امتیازی بگیرد که آنهم امتیازی کاملاً نیم بند و هر لحظه در معرض خطر است. او در برابر جنایات و آدمکشیهای اخیر عوامل و رهبران قدرت حاکم موجود به گرفتن امتیازات کوچک و موقتی برای شخص خودش اکتفا کرد و بر آنها سرپوش گذاشت. او اینک از طرف تمام جریانهای داخل نظام، که حادثه دوم خرداد را زیر عنوان «جنبه دوم خرداد» به خودشان اختصاص داده‌اند زیر فشار است تا از موضع نیمه انفعالی و کجدار و مریز بیرون آید ولی هر قدر او در موضع سازشکارانه و انفعالی خودش در جا میزند جنبش دانشجویی و جنبش عمومی پیش می‌رود و بیش از پیش از او فاصله می‌گیرد. من نمی‌دانم آنها که فکر میکنند عقب ماندن جناح «میانه‌رو» از جنبشش موجب تردید در باره امکان تحول رادیکال در جامعه شده و وزنه را به نفع خاتمی تغییر داد است استدلالشان چیست و حوادث را چگونه تحلیل میکنند، حتی از این بیشتر عقل من به درک هیچ رابطه‌ای میان مقدمه و ذی‌المقدمه و نتیجه‌ای که در سوال شما آمده مطلقاً قد نمیدهد، البته اگر سوال شما را فهمیده باشم.

منظور از «تحول رادیکال» چیست؟ اگر منظور اینست که همین فردا در همین مرحله جنبش دانشجویی حکومت اسلامی موجود سقوط کند و جای آنرا یک حکومت دموکراتیک و یا بالاتر از آن یک حکومت توده‌ای یا سوسیالیستی بگیرد البته، بقول آخوندها الف البته، چنین تخیلاتی نه بسود خاتمی، که بسود خامنه‌ای و یزدی و خزعلی و جنتی تمام میشود اما اگر منظور اینست که رادیکالیزه شده جنبش کنونی به چنین نتیجه‌ای منجر میشود، همانطور که قبلاً گفتم از نظر من قضیه درست برعکس است. البته عقب نشینی‌های خاتمی از مواضعی که خود را در هنگام انتخابات ریاست جمهوری نسبت به آنها متعهد کرد، مامشات و سازشکاری او با جناح مسلط، و بدتر از آن ضعف او در مقابل این جناح عده‌ای را ناامید و سرخورده کرده ولی در عرض جماعت عظیمی از نیروهای درون نظام را به آنجا کشاند که بجای امید بستن به او، به نیروی خود و به نیروی مردم تکیه کنند، و در برخوردهای ناگزیر خود را با ارتجاع حاکم هم سازماندهی خود تقویت کنند و هم از مواضع اعلام شده جلوتر بروند. نیروهای اپوزیسیون درونی نظام در این روند مبارزه هم اکنون تا آنجا پیش رفته‌اند که هم به نیروهای غیرمذهبی رو آورده و به آنها تکیه میکنند و هم به بعضی شعارها و خواسته‌های آنها تن میدهند. برای مثال در همان

مراحل اولیه پس دوم خرداد اگر خاتمی بسود جناحهای درون نظام ولی بیرون از قدرت حاکم امتیازاتی میگرفت اینها مطمئناً دانشجویان غیر اسلامی را در صفوف خود راه نمیدادند و با آنها در یک صف قرار نمیگرفتند، یا خاطره مصدق را اینطور قاطعانه و چالشگرانه زنده نمیکردند و یا فی‌المثل بر سر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای «اینهمه افشاگری و پافشاری نمیکردند.

بهر حال آنچه در لحظه کنونی بنظر میرسد علیرغم تلاش برخی عقلای قوم حاکم برای سازش و آشتی دادن جناحهای مختلف درون نظام و علیرغم سیاست آکروباتی خاتمی، تضاد میان جناحها در اثر سختی گرههایی در داخل آنها روزبروز شدت بیشتری میکیرد و در عین حال امید نیروهای اصلاح طلب درون نظام از خاتمی بسرعت تضعیف میشود در نتیجه، این نیروها به مواضع رادیکالتری رانده میشوند. این روند شرایط مساعدی را برای نیروهای دموکراتیک و لائیک بوجود می‌آورد و هر لحظه امکان بیشتری فراهم می‌آید که از طریق شرکت فعال در جنبش عمومی خواسته‌های خودشان را در میان توده‌ها بیشتر گسترش بدهند و در عین حال به ایجاد سازمانهای صنفی و اجتماعی و سیاسی خاص خودشان موفق شوند و یا شرکت یا نفوذ در رهبری جنبش راه هر نوع سازش و عقب‌نشینی را سد کنند.

اگر قدرت حاکم نتواند با عقب‌نشینی در برابر نیروهای مخالف در صحنه و اقدامات اصلاح‌طلبانه نیم بند جنبش کنونی را آرام کند مسلماً جنبش توده‌ای کنونی، که هنوز مراحل اولیه خود را آغاز کرده‌است، گسترش و عمق بیشتری پیدا خواهد کرد و جنبش به موفقیت‌های اصولی دست خواهد یافت، در غیر اینصورت جنبش کنونی در قالبی تنگ محصور خواهد شد و حکومت استبدادی اسلامی بصورت بزرگ شده‌ای در یک دوره طولانی تازه سرپایش باقی خواهد ماند.

بهر حال آنچه در لحظه کنونی بنظر میرسد علیرغم تلاش برخی عقلای قوم حاکم برای سازش و آشتی دادن جناحهای مختلف درون نظام و علیرغم سیاست آکروباتی خاتمی، تضاد میان جناحها در اثر سختی گرههایی در داخل آنها روزبروز شدت بیشتری میکیرد و در عین حال امید نیروهای اصلاح طلب درون نظام از خاتمی بسرعت تضعیف میشود در نتیجه، این نیروها به مواضع رادیکالتری رانده میشوند. این روند شرایط مساعدی را برای نیروهای دموکراتیک و لائیک بوجود می‌آورد و هر لحظه امکان بیشتری فراهم می‌آید که از طریق شرکت فعال در جنبش عمومی خواسته‌های خودشان را در میان توده‌ها بیشتر گسترش بدهند و در عین حال به ایجاد سازمانهای صنفی و اجتماعی و سیاسی خاص خودشان موفق شوند و یا

شرکت یا نفوذ در رهبری جنبش راه هر نوع سازش و عقب‌نشینی را سد کنند. اگر قدرت حاکم نتواند با عقب‌نشینی در برابر نیروهای مخالف در صحنه و اقدامات اصلاح‌طلبانه نیم بند جنبش کنونی را آرام کند مسلماً جنبش توده‌ای کنونی، که هنوز مراحل اولیه خود را آغاز کرده‌است، گسترش و عمق بیشتری پیدا خواهد کرد و جنبش به موفقیت‌های اصولی دست خواهد یافت، در غیر اینصورت جنبش کنونی در قالبی تنگ محصور خواهد شد و حکومت استبدادی اسلامی بصورت بزرگ شده‌ای در یک دوره طولانی تازه سرپایش باقی خواهد ماند.

ما در گذشته شاهد نمونه‌هایی از این دو روند متضاد در دوران محمدرضا شاه بوده‌ایم. این حکومت یکبار به راهنمایی و یاری دولت امریکا توانست بر بحران سالهای ۱۳۳۸-۱۳۴۱ فائق آید. در سال ۱۳۳۸ و اوایل ۱۳۳۹ هنوز بحران حکومت شاه در مراحل اولیه خود بود که امریکائیان برای جلوگیری از گسترش و رفع بموقع آن شاه را برای انجام بعضی اصلاحات اجتماعی و سیاسی زیر فشار قرار دادند ولی چون او نتوانست وخامت اوضاع را درک کند و مدتی با کجدار و مریز و وقت‌گذرانی رفتار کرد، بالاخره پس از وقوع یک سلسله تشنجات و درگیری‌های سیاسی اجتماعی و پس از تظاهرات وسیع و خشن معلمان که منجر به کشتن یک از آنها شد ناگزیر و با اکراه زیاد در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ به نخست‌وزیری علی امینی، که از جانب امریکا حمایت میشد، تن داد. او بلافاصله با تشکیل دولتی که چهره‌هایی کاملاً تازه و بی‌سابقه در آن بود، برنامه‌ای ارائه داد که در راس آن اصلاحات ارضی و تهدید مالکیت‌های بزرگ، مبارزه با فساد، تنزل هزینه زندگی قرار داشت و برای نمونه هنوز ده روز از حکومت او نگذشته بود که حقوق معلمان را در بعضی موارد تا دو برابر افزایش داد. امینی اصلاحات ارضی را که او خود آنرا «انقلاب سفید» نامید (اصطلاحی که شاه آنرا برای برنامه‌های خود برگزید و آنرا به نام خود ثبت کرد)، بلافاصله بصورت تقسیم املاک بزرگ ارضی و با حضور فعال دهقانان آغاز کرد و به پاکسازی مقامات بالائی سازمانهای دولتی و نظامی دست زد. دادگستری تجدید سازمان یافت و بقول وزیران برای خشک کردن ریشه دزدی و خیانت و اعمال نفوذ به دستگیری مسئولان فاسد در دولتهای پیشین. اعم از نظامیان و اداریان عالی‌رتبه و بازرگانان و مقاطعه‌کاران بزرگ پرداخت، و دادستان دیوان کیفر اعلام کرد که ۴۰۰ نفر از مقامات را تحت تعقیب قرار داده‌است، حتی عده‌ای از نزدیکان دربار شاه برای گریز از چنین سرنوشتی به خارج رفتند،

گفتگو با محمود،

یکی از کارگران ایران خودرو (ایران ناسیونال) درباره وضعیت کارگران و جنبش دانشجویی و توده‌ای اخیر!

فرصتی دست داد تا با یکی از کارکنان کارخانه ایران خودرو مصاحبه‌ای داشته باشیم. این مصاحبه قرار بود در دور بعدی تکمیل شود اما متأسفانه امکان مجدد برای تکمیل آن بوجود نیامد. بدینوسیله از مصاحبه شونده و خوانندگان نشریه پورش می‌طلبیم.

رفیق محمود چند سال است که در ایران خودرو مشغول کار هستید و وضعیت عمومی این واحد بزرگ صنعتی چگونه است؟

محمود: من حدود سه سال است که در کارخانه کار میکنم در حال حاضر کارخانه نزدیک به شش هزار کارگر دارد که در شیفت‌های مختلف کار میکنند. باینها مهندسين و کارمندان و مستخدمین و نگهبانان و اینها را هم باید اضافه کرد. در حال حاضر اینها طرحی که دارند تقسیم کارخانه به بخش‌های مختلف و جدا کردن آنها از همدیگر است. مثلاً سابقاً که به همین کارخانه وابسته است و آنرا به جای دیگر برده‌اند و اسمش را هم عوض کرده‌اند که شاید نزدیک به هزار نفر در آن کارمند و کارگر دارند. ضمناً ایران خودرو دست به تولید و مونتاژ پژو هم زده است.

کار: ترکیب سنی و تخصصی کارگران چگونه است؟

محمود: کارگران اغلب جوان هستند افراد مسن هم هست ولی زیاد نیستند. چرا که حالا کارگری که مدرک تحصیلی از دیپلم کمتر داشته باشد استخدام نمیکنند مگر در بخش خدماتی. از لحاظ تخصصی هم ترجیح میدهند از این همه فارغ‌التحصیل هنرستان و دیپلمه بیکار استفاده کنند تا متخصصین قدیمی.

کار: پس کارگران قدیمی را چکار میکنند؟

محمود: آنها را باز نشست و باز خرید میکنند و یک پولی هم دستشان را میگیرد که بروند بیرون و کار و کاسبی راه بیندازند.

کار: وضعیت حقوقی و رفاهی کارگران چگونه است؟

محمود: وضعیت رفاهی کارگران در مقایسه با واحدهای دیگر تقریباً صد در صد بهتر است. مثلاً حداقل حقوق بین شصت تا هشتاد هزار تومان در ماه است در حالیکه در اغلب واحدهای دیگر بین سی تا شصت هزار تومان دور میزند. مزایائی نظیر حق مسکن، تغییرات شیفیتی و اینها را هم باید اضافه کرد. البته سابقه کار در اینگونه پرداختها تأثیر دارد که آن هم صددرصد به سابقه بیمه آدم ربط دارد یعنی سابقه کار را از وقتی که بیمه شده‌ای حساب میکنند.

کار: با این حساب وضع کارگران ایران خودرو فعلاً خوب است؟

محمود: نه بهیچوجه! منظور تفاوت حقوق‌هاست وگره گرانی و مشکلات زندگی بقدری بالاست که هشتاد هزار تومان که هیچ دو برابر این هم پاسخگوی داشتن یک زندگی معمولی و بی‌دردسر نمیباشد. مثلاً شما فرض کنید یک کارگر با چند سر عائله یک خانه دو اتاقی اگر بخواهد اجاره کند با دویست سیصد هزار تومان پیش پرداخت اقلاً باید ماهی چهل- پنجاه هزار تومان بدهد، باین گوشت و مرغ کیلویی هزاروپانصد تومان و سایر هزینه‌ها را اضافه کنید، بعد معلوم است که دو شیفت باید کار کند تا زنده بماند. ولی خوب در نظر بگیرید که کارگران ایران خودرو از این مشکلات کمتر دارند. وجود خانه‌های سازمانی، امکان سرویس، تعاونی‌ها همه اینها رویهمرفته وضعیت بهتری برای آنها بوجود

آورده است.

کار: سطح مبارزات و خواسته‌های کارگران در چه حدی است؟

محمود: اینها استفاده زیادی از فروش محصولات این کارخانه به جیب میزنند. این کارخانجات بزرگترین تولیدکننده ماشین سواری و قطعات ماشینهای سنگین است، سعی میکنند دستمزدها را نسبت به سایر کارخانجات در سطح بهتری نگهدارند، حقوقها را بموقع پرداخت کنند تا صدای کارگران در نیاید. در ضمن گروههای فشار و سرکوب و تفرقه انداختن بین کارگران هم هستند که باعث میشوند کارگران این کارخانه مثل سایر کارگران که در سال گذشته اعتصاب راه انداختند، عمل نکنند.

کار: اصولاً کارگران تاچه حد به مسائل سیاسی جامعه علاقمند هستند و آنرا دنبال میکنند. مثلاً درگیری جناحها، کشتن نویسندگان یا سرکوبها و اعدامهایی که آشکارتر مطرح میشوند؟

محمود: علاقه کارگران به مسائل سیاسی مثل سالهای گذشته نیست همه کارگران اتفاقات سیاسی را دنبال میکنند؛ با هم بحث میکنند. آنهایی که اعتماد بیشتری بهم دارند، این بخشها را دنبال میکنند. تا آنجائی که من میدانم و تماس دارم همه از وضع زندگی، نبود آزادی و این کارهایی که روزمره اینها به سر مرم میاورند ناراضی هستند. ولی جایگزین دیگری توی جامعه و در دسترس کارگران نیست این است که مثل سایر مردم وقتی خاتمی شعارهایی را مطرح کرد، دنبالش رفتند. خیلیها هم از آن اول میدانستند که این هم کاری برای مردم نخواهد کرد، اما چاره دیگری نداشتند. حالا از او هم ناامید شده‌اند. فشار کار و گرانی و مشکلات دیگر هم گلویشان را میفشارد. مثلاً در مورد کشتن نویسندگان همه میدانند که کار خودشان است.

کارگران مبارز چاره، کارگران وحدت و تشکیلات است مستقلاً سازماندهی شکل‌های کارگری خود را آغاز کنید

گفتگو با یک شاهد عینی

در باره وقایع روز یکشنبه تبریز



روز شنبه بود که در شهر پیچید فردا حوالی ظهر در مقابل دانشگاه تظاهرات گذاشته‌اند. شب با تهران تماس گرفتیم، اخبار خیلی نگران‌کننده بود. می‌گفتند دانشجویها را یکی یکی از پنجره‌ها به بیرون پرتاب کرده‌اند. خیلی‌ها کشته و زخمی شده‌اند و شهر شلوغ است. فردا صبح یعنی روز یکشنبه خرید که کردم، هم بخاطر بچه‌ها هم بخاطر اینکه کنجکاو، تا کسی گرفتم که خودم را برسانم درب دانشگاه. راننده گفت خانم راه‌ها بسته و درگیری هست. از او خواهش کردم تا هر جا که امکان دارد مرا برساند. هنوز چند کیلومتری نرفته بودیم که سر و کله عده‌ای موتورسوار پیدا شد. آنها اسلحه، کلت و چوب بدست داشتند. الله‌الله گویان در خیابانها جولان می‌زدند. صدای تیراندازی شنیده می‌شد و مردم هم دسته‌دسته بطرف دانشگاه می‌رفتند. نزدیکهای بازار که رسیدیم راه بسته بود. دم بازار هم شلوغ بود. نه راه رفتن و راه برگشتن بود. بعد از یک ساعت معطلی، پیاده شدم رفتم بطرف بازار که شلوغ بود شاید ساعت نزدیک سه بعد از ظهر بود که دیدم مغازه‌های بازار امیر را دارند می‌بندند. وضع هر لحظه خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر می‌شد صدای تیراندازی و حرکت آمبولانس‌ها بگوش می‌رسید، هر طور بود خودم را به خیابان پشتی رساندم ولی راه بسته بود و ماموران، به همراه حزب‌اللهی‌ها همه را می‌گشتند و به هر کس مشکوک می‌شدند، وی را دستگیر می‌کردند. یک وانتبار گرفتم برگردم. وانتبار مدت زیادی طول کشید تا نزدیک میدان شدیم، راه در اینجا هم بسته بود و درگیری شدید بود. خودم را جلوتر رساندم، تعدادی تظاهرات می‌کردند، چند تا از جوانان زخمی شده بودند. که مردم آنها را به طرف کوچه‌ها می‌برند.

عده‌ای از دانشجویها آنجا تظاهرات می‌کردند و شعار می‌دادند و حزب‌اللهی‌ها با چوب و چماق و گلوله به آنها حمله کردند. وحشتناک بود، می‌گفتند دانشجویان دو دسته شده‌اند. اسلامیه در داخل دانشگاه مانده‌اند و اینها هم در بیرون تظاهرات می‌کنند. بعد دیگر شلوغ شد. مردم کم‌کم آمدند بیرون، همه عصبانی بوده و فحش می‌دادند. همان موقع خبر رسید که تعدادی از مردم مرکز بسیج را اشغال کرده‌اند و آخوندی که تیراندازی می‌کرد گرفته و زیر دست و پا له شده است و دو نفر از آخوندها را هم که با اینها بوده‌اند گرفته‌اند و گوششان را بریده و

مردم را در تهران، تبریز و همه شهرها کشتند، دستگیر کردند، حتی زخمی‌ها را هم از بیمارستانها برده‌اند. تا کی می‌توانند باین کار ادامه دهند، تنها تبریز نبود. در بناب و شهرهای دیگر آذربایجان هم درگیری شده در بناب مردم حاضر نشدند از اینها حمایت کنند، در آنجا هم دو سه نفر کشته شده و تعدادی دستگیر شده‌اند.

ول کرده‌اند. نزدیکهای اذان ارتش، سپاه، پلیس، بسیج و حزب‌اللهی همه ریختند بیرون. شاید تعداد زیادی کشته شدند. اقلا هزار نفر دستگیر شدند. **حمایت مردم چگونه بود؟ آیا از تظاهرات پشتیبانی می‌کردند.**

جواب، مردم همه از اینها ناراضی‌اند، بجز آنهایی که می‌خورند، می‌چاپند و می‌کشند. نمی‌دانید توی این دو سه روز چه خبر بود. صادقانه بگویم که همه با هم مهربان بودند، همیشه بودند به هم کمک می‌کردند. جویای حال جوانهای همدیگر می‌شدند. من دیگر فکر می‌کنم کار این رژیم به آسانیه درست بشو نیست.

آن شب مردم غافلگیر شدند فردای آنروز همه جا مردم عصبانی بودند و می‌گفتند اگر اینها را آزاد نکنند همه چیز را به آتش می‌کشیم. آنها مرتب آمدند رادیو و تلویزیون مردم را در انتظار نگه داشتند، معلوم نبود کی به کی است. هی می‌گفتند آقای خاتمی و خامنه‌ای اقدام می‌کنند، مسئولان کشور دنبال قضیه را گرفته‌اند. مردم قسم خورده‌اند که انتقام بگیرند، اینها اصلا جرات نکردند برای حمایت از خودشان در تبریز تظاهرات برگزار کنند. چون می‌دانستند که مردم منتظر فرصت هستند. اگر این کار را می‌کردند می‌دیدند که مردم تبریز چه بروزگارشان خواهند آورد. همینطور بچه‌های

ایرانیان مبارز، فعالین سیاسی!

**از هر طریق ممکن
اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و
شعارهای سازمان ما
را بدست کارگران و
زحمتکشان ایران
برسانید!**

جنبش دانشجویان

بقیه از صفحه ۷

و بالاخره دولت برای رفع مضيقه ارزی و بهبود وضع اقتصاد به اقدامات جدی در زمینه واردات و حذف مخارج زائد و بیمورد دولتی دست زد. از طرف دیگر فعالیت و نظاهرات احزاب سازمانها و لایه‌های مختلف اجتماعی بخصوص دانشجویان را در محدود معینی آزاد اعلام کرد و احزاب سیاسی بویژه سازمانهای وابسته یا هواخواه جبهه ملی و طرفداران مصدق با آزادی کامل فعالیت‌های خود را از سر گرفتند. این اقدامات طبعاً با مقابله ملاکان و بورکراتها و نظامیان عالی‌رتبه و بخصوص خود شاه بصورت توطئه‌های مکرر - و از جمله کودتای بهمن ۱۳۴۰ - مواجه شد ولی چون همه این توطئه‌ها و اقدامات ناکام ماند بالاخره شاه ناگزیر در یک سفر دو هفته‌ای که در اواخر فروردین ۱۳۴۱ به امریکا کرد پذیرفت برنامه‌های دولت امینی را، که دیگر تا مرحله برگشت ناپذیرش پیش رفته بود به پایان برساند و دولت امریکا با تکیه بر قول و قرارهای او حمایت سیاسی و مالی خود را

از امینی و دولت او قطع کرد و امینی ناگزیر در ۲۶ تیر ۱۳۴۱ پس از ۱۴ ماه و ۱۴ روز حکومت با قدرت بدنبال یک درگیری شدید با شاه بر سر بودجه ارتش از کار کناره گرفت. باین ترتیب شاه نه تنها توانست با پذیرش یک برنامه اصلاحی تاج و تخت خود را نجات دهد بلکه برای یک دوره نسبتاً طولانی ۱۵ ساله بدون هیچ دغدغه‌ای در اوج قدرت و با استبداد کامل بر کشور فرمان براند. مسئولان فعلی کشور و کاربدستان ولایت فقه ظاهرا یا این تجربه را درک نکرده یا بعلت کوری و کری ناشی از قدرت، توانائی درک این تجربه را ندارند و به راهی میروند که شاه در آخرین سالهای حکمرانی خود رفت. او در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، که دوباره جامعه ایران و حکومت دچار بحران همه جانبه شد، تا مدتها فکر میکرد با سیاست فشار و سرکوب و با تکیه به قدرت انتظامی و اوباش و ساواکش میتواند به بحران سیاسی جامعه خاتمه دهد و هنگامی بقول خودش «صدای انقلاب» ملت را شنید که قرچ قرچ شکستن ستون‌های کاخ قدرتش ناشنواترین آدمها را از خواب بیدار کرده و نزدیکترین افراد به او با «وطن‌های

انباشته در چمدان به خارج از کشور گریخته بودند. اینک در شرایط بحران کنونی کشور حضرات حاکم بر قدرت جمهوری اسلامی در همان وضعی قرار دارند که شاهنشاه در دو ساله پیش از انقلاب بهمین قرار داشت و مانند بسیاری از حاکمان مستبد تاریخ نمیتوانند عمق بحران را درک کنند و فکر میکنند که با زور و کشتار میتوانند بحران را مهار کنند. چند سال پیش اکبر رفسنجانی، که عقل کل ولایت محسوب میشود، با اشاره به فضای باز سیاسی روزهای آخر حاکمیت شاه گفت: «ما اشتباه شاه را تکرار نمی‌کنیم» او خیال میکرد و هنوز هم خیال می‌کند که شاه چون به فضای باز سیاسی تن داد سقوط کرد. او تجربه سالهای ۳۸ - ۴۱ ایران را فراموش کرده‌است که در آنزمان چون حکومت بموقع به فضای باز سیاسی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی تن داد توانست خود را از بحران نجات دهد، و برعکس اگر در سال ۵۷ کارش به سقوط انجامید علتش این بود که خیلی دیر و هنگامی که دیگر کار از کار گذشته بود، به فضای باز سیاسی تن داد.

۱۳۷۸/۵/۱۳

باقر مؤمنی

گفتگو با محمود

بقیه از صفحه ۸

کار: ارگانهای سرکوب نظیر بسیج، حراست، شوراهای کار، چه وضعی دارند؟

محمود: اولاً که اینها خودشان طوری رفتار میکنند که از کارگران ایزوله هستند و همیشه بین خودشان اختلاف و کشمکش هست ولی به آنها امکان میدهند پول میدهند، امتیاز میدهند و خیلی هم سازمانیافته کار میکنند. حالا با درست شدن حزب کار که بوسیله مدیران خانه کارگر و روزنامه کار و کارگر درست شده، اختلافاتشان شدیدتر شده است. اینها سعی میکنند با پیش کشیدن شعارهای خاتمی در کارخانجات، نیروهای ریمیده از ارگانهای سرکوب و بخشی از کارگران را دور خودشان جمع کنند. از آن گذشته با تقسیم‌بندی واحدهای کارخانه و جدا کردن آنها از همدیگر و استقلال دادن به آنها در برنامه‌ریزی و تولید قصد نظارت بیشتری دارند. البته اینرا به حساب مدرن کردن میگذارند.

کار: رفیق محمود جنبش دانشجویی در هفته گذشته در حرکت خود به یک جنبش توده‌ای ارتقاء یافت و با طرح شعارهای رادیکال جنبش دانشجویی طرفدار خاتمی و تمام طرحها و شعارهای آنها را پشت سر گذاشت. نظر شما در این مورد چیست و کارگران چه نقشی در این

حرکت داشتند و یا میتوانند داشته باشند؟

محمود: من از نزدیک شاهد این جنبش نبودم ولی حتم دارم که کارگران و بخصوص کارگران بیکار و کسانی که پشتشان زیر بار مشکلات زندگی خم شده، شرکت داشتند. وگرنه حرکت تنهایی دانشجویان نمی‌توانست یک چنین ولوله‌ای بجان حکومت بیاندازد. ولی به باور من جنبش کارگری بسیار پیشتر و قویتر بوده و هست. ولی آنها را منعکس نمیکند یا تا حالا طوری بوده که خبرش پخش نمیشود بطور مثال من خود شاهد سرکوب اسلام شهر بودم. درگیری کارگران کارخانه‌های شمال و کشته و زخمی شدن آنها. نمونه زیاد است. در جاده ساوه اینها از زمین و آسمان به کارگران حمله کردند، تمام راهها را بستند و صدایش را در نیاوردند. آنها هم سرنگونی حکومت را میخواستند. اما آنموقع دانشجویان که اغلب خاتمی‌چی بودند، صدایشان در نیامد. خوب کارگر چکار میتواند بکند؟ حالا هم که جنبش دانشجویان قوی شد و مردم حمایت کردند آنها با تسلیم خود و سازش خود همه را به دم تیغ سپردند. بنظر من در اینجا شرکت جوانان و دست داشتن خود رژیم، یعنی دعوایشان با هم، هرچند که زود پایشانرا بیرون کشیدند ولی در گسترش تظاهرات و انتشار اخبار آن نقش داشت که کاملاً از کنترل اینها خارج شد و حتما هم ادامه خواهد داشت.

رفیق محمود سازمانهای سیاسی رادیکال و انقلابی با تمام توان و امکانات خود در خارج کشور از

جنبش کارگران و دانشجویان حمایت میکنند. آیا نقش این سازمانها در داخل هم محسوس است، یعنی مردم و بویژه کارگران و جوانان حرفی از شعارها و مواضع آنان میزنند و از برنامه و شعارهای آنان حمایت میکنند؟

محمود: قبلاً گفتم. مردم مخصوصاً جوانها خیلی سیاسی شده‌اند. رادیوها را گوش میدهند؛ طبعاً رفت و آمدهائی که بخارج میشود با این سازمانها آشنا میشوند. ولی سرکوب بقدری شدید است که هر کس مشکوک به هواداری از این سازمانها میشود را سربه نیست میکنند، اصلاً معلوم نمیشود که چه بر سرش آورده‌اند. اینها هم اگر شعار آزادی میدهند برای خودشان است وگرنه هیچ کدام به این جنایتها پاسخ نمیدهند. ولی با وجود این امکان فعالیت بهتر از قبل است. اما من ندیده‌ام و نشنیده‌ام که اعلامیه‌ای پخش کنند و حضور فعال داشته باشند بنظر من سازمانهای سیاسی باید امکانات فعالیت خودشان را در داخل فراهم کنند؛ کارگران و مردم را راهنمایی کنند که اگر این حکومت سرنگون شد چه حکومتی بجای آن انتخاب کنند یا در سازماندهی این مبارزات شرکت کنند و آنرا سازمان بدهند. وگرنه مبارزات مردم و کارگران هر چقدر هم بیشتر باشد اینها با سرکوب و فریب دادن مردم همه را میخوانند یا اینکه یکی را بر میدارند یکی دیگر بجای آن می‌گذارند و در عمل چیزی عاید مردم نمیشود.

تعمقی در تعمق!

روبن شاهومیان

اسلام اینچنین تریف و تمجید میکند دیگر باید به آن تبریک گفت. و اخیراً هم آقای آج آلان در پیامی از زندان خواهان تشکیل حزب اسلامی کارگران کردستان ترکیه شده است. (البته از کسی که خواهان مبارزه با کفر است و محمد را انقلابی میداند، نباید هم انتظاری غیر از این داشت) یا در سال ۱۹۹۱ در مصاحبه با یک روزنامه هلندی از خمینی به عنوان یک شخصیت انقلابی و بزرگ یاد کرده بود. حال باید از رفیق یدی سؤال کرد آیا این حزب یک حزب مارکسیستی است که اینچنین از اسلام دفاع میکند و یا محکوم کردن حرکت اعتراضی مردم در شهرهای کردستان ایران و انتساب آن به عوامل صهیونیسم و آمریکا از طرف کمیته مرکزی پکاکا، البته مردم کردستان ایران دستگیری آج آلان را بهانه کرده و به خیابانها ریختند تا خواستهایشان را مطرح کنند، در این اعتراضات مردم شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی سر می دادند، مردم کشته و زخمی دادند و بسیاری هم دستگیر شدند. این حزب هم مثل سایر احزاب ناسیونالیستی کرد مجبور است بین دول ارتجاعی دست گدایی دراز کند.

من فکر نمی کنم کسی رابطه پکاکا با جمهوری اسلامی را منکر شود رابطه اتحادیه میهنی کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان عراق با ترکیه، ماهیتاً با رابطه پکاکا با ایران فرقی ندارد و از هویت ناسیونالیستی این جنبشها برمی آید.

آیا خود را سوسیالیست نامیدن کافیست که یک جریان ماهیتاً سوسیالیست باشد؟ و آیا مبارزه مسلحانه معیار انقلابی بودن است؟ اگر اینچنین است باید گفت که پکاکا تنها نیست میشود به این لیست نام جریانات دیگری را هم اضافه کرد. اما مواضع کنونی پکاکا درباره مسئله کرد، این حزب خواهان آتانومی در ترکیه و تشکیل دولت بزرگ ترک و کرد در منطقه است، بقول آج آلان دولت مقتدر و بزرگ، یک دولت بورژوازی. در خاتمه باید گفت که هر حزب و سازمان سیاسی را باید از برنامه و عملکرد اجتماعیش شناخت و بررسی کرد، برنامه پکاکا خواهان درهم شکستن بورژوازی و ماشین دولتی آن نیست بلکه خواهان شرکت در آن است، این یعنی سرکوب کارگران و زحمتکشان و شرکت در استثمار و غارت کارگران، این آن چیزیست که در کتاب آقای آج آلان که اخیراً منتشر شده، آمده است. (این کتاب در زندان ترکیه نوشته شده است.)

انقلابی و دیگری بود که در آکسیونهایی که در دفاع از حق پناهندگی آج آلان (اوجلان) برگزار می شد، اعضای این سازمانها در دست داشتند.

زمانی داشتن پرچم سرخ و آرم داس و چکش حتی برای جنبشهای ناسیونالیستی امثال پکاکا هم مد بود. با فروپاشی شوروی و ریختن دیوار برلین دوران این مد برای این جنبشها سرآمده است، اما واقعیت این است که در کردستان هم مثل هر جای دیگر این مبارزه کار با سرمایه است که مبارزه واقعی است نه مبارزه برای شرکت در کابینه دولتهای موجود برای سرکوب جنبش کارگری. پکاکا راه سپیم شدن در قدرت را انتخاب کرده است، بر این اساس هم از مبارزه طبقاتی دست برداشته است و آرم داس و چکش را هم از پرچمش برداشته است.

رفیق یدی خود زمانی پوپولیسم و واژه خلق را نقد کرده بود. و بدرستی معتقد بود که واژه «خلق» یک واژه انحرافی است، و یا غیرطبقاتی است، این نقد و نقد برنامه حدافل و «جمهوری دمکراتیک خلق» بنظر من در جایگاه خودش معتبر است و معتقد هستم که رفقا یک بار دیگر به این نوشتهها رجوع کنند.

باز آج آلان را بخوانید!

یک حزب کارگری هدفش سازماندهی طبقه کارگر حول خواستها و منافع واقعی فوری و درازمدت طبقه می باشد، که پکاکا فاقد این معیارها است، وظیفه یک حزب مارکسیستی سازماندهی طبقه کارگر برای امر انقلاب سوسیالیستی، مبارزه با ناسیونالیسم، مبارزه با مذهب و تمامی گند و کثافتهای موجود می باشد.

حال نگاه کنیم به مواضع پکاکا، رهبر این حزب دین اسلام را یک جریان انقلابی و عدالت خواه میدانند. در پیام آقای آج آلان به کنفرانس پنجم حرکت اسلامی کردستان ترکیه چنین آمده است: «دین بزرگ اسلام همیشه با کفر و ظلم مبارزه کرده و در برابر کفر و ظلم اعلام جهاد کرده است، اگر به اسلام باور داشته باشیم باید علیه کفر و ظلم جهاد کنیم» (از پیام آقای آج آلان به حرکت اسلامی کردستان ترکیه تاریخ ۳۰/۵/۱۹۹۸ نشریه باور ارگان حرکت اسلامی کردستان ترکیه شماره ۱۰ بهار ۹۸)، حزبی که از

مقاله رفیق یدی درباره پکاکا قابل تعمق است، زیرا که رفیق یدی در انتقاد به جریانات و سازمانهای چپ، که «اطلاعات و تحلیل های درستی درباره شوروی سابق، افغانستان، عراق، ترکیه، چین و امروز کردستان ندارند» خود رفیق یدی نیز ضمن انتقاد درست به مواضع سازمانها و احزاب، خودبه همان ضعف دچار شد که مورد نقد است. سوسیالیسم «واقعاً موجود» شوروی سابق و اقتصاد «سوسیالیسم بازار» در چین را باید طرفداران این نوع سوسیالیسمها جوابگو باشند، و یا در مورد عراق، سازمانها و احزاب که چندین سال در کردستان عراق مستقر بودند، نه اعضای که در ایران و یا در خارج کشور بودند.

بپردازیم به آنچه در مقاله نسبت حزب کارگران کردستان ترکیه آمده است. «آنچه از قرائن و شواهد برمی آید، حزب کارگران کردستان ترکیه طی مدت بیست سال مبارزه سیاسی و مسلحانه حول خواستهای خلق کرد، اکنون به عنوان یک حزب سیاسی مردم منطقه بزرگی را زیر نفوذ و تأثیر خود دارد. حزبی که در شرایط بحران و فروپاشی شوروی شکل گرفت. و فعالیت خود را بنام سوسیالیسم، حزب کارگر و با پرچمی که بر آن داس و چکش نقش بسته است، در میان توده های مردم گسترش داده و پشتیبانی آنها را جلب نموده است.»

اول از این که پکاکا در شرایط بحران و فروپاشی شوروی شکل نگرفت. شوروی در سال ۱۹۹۱ از هم پاشید، این حزب در اواخر دهه هفتاد شکل گرفت. در زمانی که جنبش چپ ترکیه در حال سرکوب شدن بود - که با کودتای ژنرال کنان اُورن همراه شد.

اینکه این حزب زمانی خود را سوسیالیست معرفی میکرد که خیلی ها ادعای چپ بودن و یا سوسیالیست بودن میکردند، تا جاییکه به این نوع چپها برمیگردد، باید گفت که در دوره جنگ سرد از این چپها فراوان بودند، مثلاً افسران کودتای ناسیونالیست در اتیوپی و یا ژنرال محمدزیادبازار، جعفر نومیری، بومدین و صدالبته حزب توده ایران و احزاب برادرش.

برگردیم به پکاکا! این حزب بعد از فروپاشی دیوار برلین خوشبختانه دیگر از این ادعاها نمیکند، این حزب چندین سال است که نه خود را چپ معرفی میکند و نه سوسیالیست. پرچم این حزب هم دیگر پرچم داس و چکشدار نیست بلکه یک پرچم نارنجی است که در وسط این پرچم یک مشعل وجود دارد، اینها چند سال پیش که خلیلیها اسمشان و یا پرچمشان را عوض میکردند، داس و چکش را از پرچمشان برداشتند. آن پرچم سرخ با داس و چکش، پرچم راه انقلابی و چپ

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

حماسه است یا درام

چند نکته درباره عقاید آقای فرخ نگهدار

فریدون شایان

نگهدار در جزوه فوق‌الذکر می‌نویسد «مدلی» را برای دیدن ساختار قدرت سیاسی در ایران مناسب تشخیص داده و می‌گوید در کشور ما نیز همانند بسیاری از کشورهای رشدیابنده قدرت سیاسی عملاً از سه منبع یا سه نهاد متشکل است: ۱- ارگانهای سرکوب (اعمال قهر) ۲- دستگاه بوروکراسی ۳- نهادهای مدنی از این واژه‌ها می‌توان استنباط نمود که منظور ایشان ارگانهایی است که حکومت از آنها تشکیل شده است، که در اینصورت نهادهای مدنی بهیچ وجه در زمره آنها نمی‌تواند باشد. زیرا حکومت خود جزئی از دولت است و دولت بنا به تعریف ماهیتاً ساختاری سیاسی است. اما اینکه چه عواملی باعث تشکیل دولت در طول تاریخ شده‌است، موضوع دیگری است. روابط و مناسبات گوناگون مدنی، دولت‌های گوناگونی را با ماهیتهای طبقاتی مختلف ایجاد می‌کند. مارکس هم، وقتی که سیاست را بیان تراکم یافته اقتصاد می‌داند، به همین نکته توجه دارد. آقای نگهدار! منشا یک چیز با عناصر تشکیل دهنده آن متفاوت است، و همین خلط‌مبحث است که شما را به دفاع از شعار جامعه مدنی ساخته و پرداخته قشر نوکیسه و غرب کشانده‌است. هگل جامعه مدنی را روابطی می‌داند که میان آدمیان و در بیرون از خانواده برقرار می‌شود و متضمن اهداف مشترکی نیست و هر کس غایت جداگانه‌ایی را دنبال می‌کند و از همین رو به نظر هگل از غرائز و امیال و خواسته‌های متضاد تشکیل شده‌است. اما بنظر این اندیشمند، دولت در سطح متعالی تری قرار دارد، زیرا لاقلاً تعدیل کننده آنهمه تضاد و تناقض است.

مارکس هم از یک لحاظ همین نظر را در باره جامعه مدنی دارد، زیرا او مالکیت خصوصی را که سبب حریصانه‌ترین تمایلات شده‌است، قلب جامعه مدنی می‌شناسد، جز آنکه چنین می‌اندیشد که دولت بهر حال تضادهای جامعه مدنی را به درون خود انتقال می‌دهد.

همچنین نویسنده جزوه از زبان قدرت‌گرا و ساختارگرا صحبت می‌کند، که ظاهراً دو شیوه بیان برای نظرات دوگانه متضادی است که در درون اپوزیسیون وجود دارد. در اینجا هم همان آشفتگی قبلی به چشم می‌خورد. اینجا می‌توان از

و نزدیکی به حاکمیت اسلامی و در دست داشتن مشاغل اداری به ثروتهای کلان رسید و آنچه دستیابی به این ثروت را باز هم میسرتر ساخت، فقدان یک سیستم مالیاتی در کشور بود. این قشر که در حاکمیت اسلامی و بعضاً در درون آن بود، پس از مدتی به یک نیروی اجتماعی که دارای منافع مستقر اقتصادی و اجتماعی بود تبدیل گشت و خواستار امتیازات سیاسی جدی گردید. مارکس در کتاب «جنگ طبقاتی در فرانسه» در رابطه با یکی از ادوار تراکم ثروت می‌گوید: «ثروت ناشی از قمار در جستجوی ارضای خود بود». این سخن را می‌توان در باره اوضاع و احوال کشور ایران در این مقطع از تاریخ صادق دانست. گروهایی از دلالتان حرفه‌ای به قشر صاحب منافع استقرار یافته که ثروتهای کلان اندوخته بود، تبدیل گشتند. این ثروتها، در جستجوی ارضای خود بودند و سرمایه‌گذارها و مصرف‌های جدیدی را می‌طلبیدند. و همه می‌دانند که، بازتولید ثروت و سرمایه به شیوه‌ای که بتواند سودهای کلان برای صاحبان آنان بیار آورد، سرانجام به پیوند به شبکه جهانی سرمایه‌داری منجر می‌شود. این قشر که در درون و اطراف حاکمیت از نفوذ و اقتدار نسبی برخوردار بود، ایدئال سیاسی خود را در شخصیت خاتمی یافت و سرانجام با استفاده از همه امکانات خود، او را بر کرسی ریاست جمهوری نشانند. اما مردم عادی که ریاست و صدارت شیخ‌نوریها را قبلاً آزموده بودند، و ذهنیت درستی هم از آنچه که اتفاق می‌افتاد نداشتند، ارزشها و شیوه‌های غربی و بورژوازی هم آنها را وسوسه می‌کرد، به دنبال روحانی بورژوا به راه افتادند و در حقیقت دنباله‌رو قشر نوکیسه‌ای شدند که به مدت کمتر از دو دهه با غارت ثروت عمومی بار خود را بسته بود.

همانطور که می‌بینیم در اینجا هیچ غلبه‌ای بر جبر مشاهده نمی‌شود و در نتیجه هیچ اثری از عنصر حماسی در کار نیست. مردم کورکورانه و یا بنا به مصلحت‌های زودگذر، به دنبال کسانی می‌روند که غارتشان کرده‌اند. برآستی این چگونه حماسه‌ای است، اما آقای نگهدار به هیچ یک از این علل و خواسته‌ها کاری ندارد و تنها به این می‌اندیشد که زبانهای دوگانه اپوزیسیون را کشف کند.

آنچه که فرخ نگهدار تحت عنوان چپ‌ها- لیبرالها- اصلاح‌طلبان اسلامی به رشته تحریر درآورده، انگیزه یادداشت‌هایی است که در این مقاله ملاحظه می‌فرمائید. جزوه فوق‌الظاهر، بمناسبت «حماسه دوم خرداد» منتشر شده. اما خود همین واژه حماسه، پرسشی را به ذهن می‌آورد بدین مضمون که مگر در این روز چه اتفاقی افتاده است که شایسته نام حماسه است. حماسه وقتی تحقق می‌یابد که انسان اسیر دست جبرهای علی (مثلاً اجتماعی و اقتصادی) بتواند تا حدودی هم که شده بر این جبرها غلبه کند و سرنوشت خود را رقم بزند. اما بنظر می‌رسد که آقای نگهدار کلمه حماسه را نیندیشیده بکار برده، زیرا در هیچ جای نوشته ایشان سخن از جبرها میان نیامده و در نتیجه از کم و کیف غلبه بر آنها هم اثری نیست. اما ما می‌گوییم اگر جامعه را به نمایشنامه‌ای تشبیه کنیم، عمل حماسی انسان در جایی بروز می‌کند که آدمی در تقابل با جبرهای اجتماعی و اقتصادی قرار می‌گیرد و بر آن غلبه می‌جوید. به عبارت دیگر در این نمایش باید شاهد تضاد میان علیت دراماتیک و آزردهی حماسی بود.

آقای نگهدار از خود نمی‌پرسد که خاتمی که همه لیبرالها و طرفداران غرب و حزب‌اللهی‌های فرصت‌طلب و امثال آن او را مانند عصای موسی به وسط صحنه پرتاب کردند چگونه ظاهر شد و علل پیدایش این پدیده جدا از تعریف و تمجیدهای بی‌محتوی از مردم چه بوده است؟ اما اگر در پی پاسخ این سؤال برویم اتفاقاً در می‌یابیم که دوم خرداد حاوی هیچ عنصر حماسی نبود و رویهمرفته این جبرهای اجتماعی و اقتصادی بودند که دگرگون‌یایی را در بطن جامعه برانگیختند و چهره خاتمی را بر صفحه سیاسی کشوری که در آنجا پول نفت دائماً نوسانات تندی را در عرصه سیاست شکل داده، ترسیم کردند. حقیقت آنستکه از همان بدو انقلاب در کنار بورژوازی تجاری ایران قشرهایی آغاز به پدید آمدن کردند و دو سال از انقلاب نگذشته بود که طبق محاسبه یکی از نمایندگان مجلس که اتفاقاً با بازار هم رابطه خوبی داشت میلیاردها تومان سود بردند، بی‌آنکه مالیاتی پرداخت کنند. این قشر در اثر جنگ بیک شبکه مخفی و غیررسمی توزیع کالا دست یافت و با استفاده از اوضاع و احوال جنگی

آقای نگهدار ستوال کرد که: هنگامیکه سخن بر سر قدرت سیاسی است چگونه می‌توان ساختار را در برابر آن قرار داد.

بدست آوردن قدرت، کسب قدرت، تفویض قدرت و انتقال قدرت آن چیزهایی است که جزو لاینفک اندیشه سیاسی است و شما هم که برای «دموکراسی» یقه‌درانی می‌کنید، ظاهراً برای انتقال قدرت به مردم در تلاشید. حال اگر کسی به ساختار قدرت سیاسی توجه کند، بازهم برای آن است که شرایط کسب و یا انتقال قدرت را به خود و یا دیگران هموار سازد. چنانچه کسی که خانگی برای سکونت می‌خرد، اگر به ستونها و پی‌های آن بذل توجه نماید نه برای آن است که اختلاف و ضدیتی میان سکونت خود و ساختار خانه می‌بیند، بلکه فقط برای آست که با اطمینان خاطر بیشتری در خانه بخوابد و بزید. مگر قدرت نمی‌تواند جزو ساختار سیاسی باشد؛ و اساساً مگر ذات دولت قدرت نیست. دولت یعنی ارگانی که اعمال قدرت می‌نماید. بعبارت دیگر، هرگونه ساختار سیاسی آمیخته به عنصر قدرت می‌باشد و جدا کردن این دو یک غلط فاحش است.

موضوع نهادهای انتخابی و یا نهادهای غیرحکومتی که گویا می‌باید نقش مثبتی را در تحقق دموکراسی بازی کنند و در برابر دولت قرار گیرند، خود، مطالب جزوه را آشفتتر و سردرگم‌تر میکنند. این نهادهای غیرحکومتی که شما از آنها نام می‌برید، کدامها هستند. آیا منظورتان خانواده است یا مذهب یا نهاد کدخدانمنشی، کدامیک؟ و اگر اینها است، اینها چگونه از سلطه بلامناز مستبد و مستبدان میکاهند. اما شاید منظورتان نهاد بازار یا اتاق اصناف باشد که در اینصورت بهمان چیزی رسیده‌ایم که قلب جامعه مدنی است. همه راهها به رم ختم می‌شوند و شاید این همان جامعه مطلوب شما باشد؛ جامعه‌ای که در آن شهردار تهران در مقام و موقعیت یک رجل سیاسی یا همکاری با بازاریان نوکیسه مخارج انتخاباتی آقای خاتمی را مشترکاً می‌پردازند و کارها با صلح و صفا میان جامعه مدنی و قدرت سیاسی فیصله می‌یابد. شما به نهادهای غیرانتخابی هم اشاره کرده‌اید. اما به روشنی نگفته‌اید که آنها کدامند و بیان نکرده‌اید که به سرشت غیرانتخابی بودن آنها توجه دارید و یا به وضع فعلیشان در ایران؟ اگر منظورتان پلیس و ارتش و غیره است، باید گفت که هیچ حکومتی این ارگانها و مسئولان آنها را با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی‌کند. در کدام حکومت ارگانهای اعمال قهر را مردم با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند. از آن گذشته اندامهایی مثل مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان و شورای عالی قضایی و قوه اجرائیه از لحاظ ماهیت و اعتبار از یکدیگر جدا نیستند، و آنها را نمی‌توان در برابر هم قرار داد. زیرا همه اینها به نظام سیاسی معینی تعلق دارند و هر جا هم که یک چنین نظام سیاسی وجود داشته باشد، پدید می‌آیند و به گونه‌ای هماهنگ عمل می‌کنند.

آقای فرخ نگهدار خواهان تقویت نهاد ریاست جمهوری در مقابل نهاد رهبری می‌باشند. اما تا آنجا که ما می‌دانیم نهادها اجتماعات دیرپایی هستند که چنانچه درخور نام نهاد باشند، در جامعه قوت و استحکام دارند. اما مگر نهاد ریاست جمهوری و رهبری در کشور ما چقدر پیشینه دارند و چه رابطه‌ایی با ذهنیت مردم پیدا می‌کنند. مفهوم جمهوری در ایران برای نخستین بار، در جریان انقلاب مشروطه شکل پذیرفت و سابقه عملی آن به عنوان شکلی از حکومت از بیست سال تجاوز نمی‌کند. مفهوم ریاست جمهوری و رهبری در نظام جمهوری اسلامی در حقیقت نه نهاد، بلکه مقام یا وظیفه است. در یک حکومت جمهوری این دو مقام از لحاظ ماهیت و اعتبار با هم فرقی ندارند، زیرا ریاست جمهور همان رهبر جامعه است و خود این نکته که در جمهوری اسلامی این دو مقام از هم تفکیک شده‌اند، نشانه نهادینه نبودن هر دو آنهاست.

نوشته نگهدار آکنده از گفته‌های مبهم و ناروشن درباره جامعه مدنی، جمهوریت و مردم‌سالاری است. او خود را موظف می‌بیند که از جامعه مدنی در برابر نهادهای حکومتی دفاع کند و بر آن است که اثبات نماید که نهادهای حکومتی در برابر تقویت جامعه مدنی از پای در خواهند آمد. او می‌نویسد: «اینکه قدرت مردم را با قدرت ولایت فقیه چگونه باید سازش داد، در حقیقت مشکل لاینحلی است». اما این مشکل نباید ما را متوحش کند زیرا که ما «عنصر جمهوریت و مردم‌سالاری را تقویت می‌کنیم و حقوق و اختیارات دولت را که توسط ولایت فقیه از آن سلب شده بازستانده و به صاحب حق مسترد می‌داریم». و ادامه می‌دهد که ما می‌خواهیم دولت که به رای همگانی برگزیده می‌شود، از قیمومیت ولایت آزاد شود و سپس هر چه بیشتر تحت قیمومیت نهادهای مدنی در آید». نویسنده این واژه‌ها و جملات از خود نمی‌پرسد که مضمون این مردم‌سالاری چیست. از آنجا که در زبان فارسی مدتی است که مردم‌سالاری را در برابر دموکراسی گذاشته‌اند، می‌توان بهمان دموکراسی پرداخت که این روزها نقل مجلس همه سیاست‌بازان است. پس حالا که نویسنده این جزوه ستوال بالا را از خود نکرده‌است ما از ایشان می‌پرسیم مضمون این دموکراسی کدامست و روی مضمون تکیه میکنیم. زیرا همه میدانند که دموکراسی بیشتر یک شکل است و دموکراسی‌ها از لحاظ مضمون با یکدیگر متفاوتند، مثلاً دموکراسی آتن با دموکراسی‌های بورژوازی و غربی مضامین گوناگون دارند. اما آقای فرخ نگهدار در مورد مضمون دموکراسی دلخواه خود چیزی نمی‌گوید. شاید به این دلیل که نمی‌خواهد که قلب جامعه مدنی را برنجاند. زیرا هر چه باشد ایشان هم تاحدودی متوجه‌اند که مضمون دموکراسی پیشنهادی ایشان همان دموکراسی غربی و بورژوازی است همان جامعه مدنی است و قلبی که در درون این جامعه می‌تپد، مالکیت خصوصی است.

باز هم می‌گوئیم که راهها به یکجا ختم میشوند. در این نوشته مانند بسیاری از نوشته‌های دیگر خلط - مبحث دیگری هم در ارتباط با شکل و مضمون انقلاب دیده می‌شود. فرخ نگهدار انقلابیون را کسانی میدانند که خواستار تغییر در «تمامیت» جمهوری اسلامی هستند و با توضیحاتی که میدهند معلوم میشود که انقلابیون، آندسته از نیروهای اپوزیسیون هستند که خواستار دگرگونی کامل شکل سیاسی در ایران می‌باشند. اما اینکه این انقلابیون به مضمون اجتماعی و اقتصادی این تغییر هم توجه دارند یا نه مطلبی است که ناگفته میماند. همه جا مضمون در بوته اجمال قرار می‌گیرد و شکل برجسته میشود. با اینهمه، انقلابهای بزرگ جهان مانند انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر همه مضمون اجتماعی و اقتصادی داشتند و این تغییرات اشکال خاص سیاسی خود را طلب میکردند. امروز هیچ انقلابی در این جهان، بدون تغییر این مضامین که همان مناسبات سرمایه‌داری در فازهای مختلف آن است، معنای معینی ندارد. واپسین انقلاب هم در این جهان، مضمونی جز این نخواهد داشت. اما تمدن صنعتی سرمایه‌داری یگانه معنا و معنویت را که برای زندگی پیشنهاد میکرد، کمونیسیم بود که خود آنرا سبعانه درید. امروز ملت‌ها راهی جز آن ندارند که با الهام از اندیشه‌ها و آرمانهای همین کمونیسیم و تکیه بر همه ارزشهای متعالی مشرق زمین و مردم جهان سوم و با تکیه به اندیشه همه فلاسفه راستین راه خود را برگزینند و در همین راه چشم‌اندازهای تازه را تجربه کنند.

کمک‌های مالی

**خود را به حسابهای زیر واريز
و قبض آن را به همراه کد
دلخواه خود، برای ما بفرستید
در داخل سوئد:**

**EFK
Sparbanken
Clearingsnr: 8201-6
Kontonr: 4438657-1**

خارج از سوئد:

**EFK
SWEDBANK
S-404 80 Göteborg
Sweden
Clearingsnr: 8201-6
Kontonr: 448657-1**

مصاحبه با یک کارگرای ایرانی در زندان ژاپن

درد دل مقصود، پشت میله‌های زندان ((ساپورو))

خسرو ژوئن ۱۹۹۹ ژاپن

اشکهایش را پاک میکرد ادامه می‌دهد: «ما نه تنها پول و هستی‌مان را از دست دادیم بلکه افتخار و شخصیت‌مان هم به فنا رفت».

مقصود که ۲ سال پیش بعنوان راننده تریلی در شرکت نفت استخدام شده بود چند وقت پیش بعلت یک بیماری سخت و عمل جراحی که بر روی اندامهای وی انجام گرفت، شغلش را از دست داد و بیکار شد. پس از آن با مشورت همسرش، تصمیم گرفت، مجدداً برای یافتن کار به خارج و به ژاپن بیاید. آنها مجبور شدند برای رسیدن به هدف و تهیه مقدمات سفر و هزینه سنگین خروج از ایران اطاقی را که خریده بودند، بفروشند و دوباره به اجاره‌نشینی روی آورند.

همسر مقصود میگوید: «پول و خرجی دیگری در دست نداریم و آهی هم برایمان مانده، این منزل اجاره‌ای هم که داریم در ماه بایستی بابت آن ۲۰۰ هزار ریال بپردازیم و حال با درآمدی که همسرمان داشت، ۲۵ هزار تومان چگونه می‌توانستیم زندگی کنیم، خرج و خوراک از کجا می‌آوردیم. زندگی به این شکل خیلی سخت و دردآور است. او ناچار شد دوباره به ژاپن برود!»

خانه مقصود که امروز همسر و سه دخترش در آن زندگی می‌کنند، در جنوب تهران در طبقه دوم یک ساختمان قدیمی واقع شده است. در اطاق نشیمن این خانه عکسی روی طاقچه قرار گرفته که تصویر فردی آراسته ملبس به کت و شلوار را نشان میدهد که عکس مقصود است.

همسر ۲۹ ساله مقصود که چادر مشکی بر سر دارد با چهره‌ای ماتم‌زده و در خود فرو رفته ادامه میدهد: «یک مترجم ایرانی به ما خبر داد که او دستگیر شده است این تمام قضیه است و بس. هیچ اطلاع دیگری از وی نداریم هیچکس هم ما را از موضوع با اطلاع نمی‌کند. ما نگرانیم، نمیدانیم که بالاخره چه پیش می‌آید و چه بر سر همسرمان خواهد آمد!»

تلفنی که به آنها زده شد در شب ۲۶ ماه مارس (در ایام نوروز) بود. «درست وقتی که مهمانان داشتیم و از ترس آبروریزی هیچکس نمی‌توانست پیش آنها از موضوع چیزی بگوید. همسایه‌ها هم تاکنون هیچ اطلاعی از موضوع ندارند».

به ویزا نداشت. مقصود نیز جزیی از لشکر بیکاران ایران محسوب میشد که آزمون برای بدست آوردن روزی خود و خانواده‌اش روانه ژاپن شد.

از بهار تا دسامبر ۱۹۹۳ در کارگاهی در توکیو مشغول به کار گشت. در ماه دسامبر همان سال وی خود را به پلیس محل معرفی کرد تا شاید از این طریق با معرفی کردن خود به آنجا بتواند اقامت قانونی بگیرد و به کارش ادامه دهد. اما مامورین بجای دادن اقامت، او را دستگیر و دستبند زده و به اجبار به خاطر پایان یافتن اقامتش به ایران برمی‌گرداندند.

زمانیکه او به تهران برگشت، تمامی اهل خانواده برای استقبال او به فرودگاه رفتند. همه برای او ارج و ارزش قائل بودند چرا که برای خانواده موجب سربلندی و افتخار محسوب میشد. او برای فامیل و اهل دور و نزدیک نمونه کسی بود که با همت و عزم خود، رؤیای رسیدن به ژاپن را به کرسی رسانده بود. مقصود در طی زمان ۹ ماه کار در توکیو توانسته بود ۱۵ میلیون ریال (یک میلیون و چند صد هزار ین) پس انداز کند که این خود معادل ۶ سال حقوق یک زندگی معمولی در ایران محسوب میشد. او توانست با این پول و با کمک وام، یک منزل یک اطاقه که جمعاً ۳۶ متر مربع میشد خریداری کند.

این در شرایطی بود که اوضاع اسفبار و بالا بودن اجاره گرانی روزافزون، زندگی را برای خیلی از مردم ایران تیره و تار کرده بود. داشتن سرپناهی ولو چندمتری بخصوص برای جوانان متأهل، خود به رؤیا و آرزویی بدل شده است که امروزه هر کسی آنرا در فکر و اندیشه خود می‌پروراند.

پدر ۶۲ ساله مقصود که در نزدیکی منزل پسرش زندگی میکند و هر کس در نظر اول متوجه سفیدی تمامی موهای سر وی میشود، میگفت: «واقعاً من به پسر افتخار میکنم که با این سن و سال قادر به خرید خانه شده. همیشه در نزد همسایه‌ها و آشنایان بخاطر همت و پشتکارشان به او آفرین می‌گویم».

اما حالا چرا پدر پیر مقصود اشک از چشمانش سرازیر میشد؟ او درحالیکه با دستمال

بیکاری، گرانی، تورم، فقر و فکر نان شب برای خود و خانواده‌اش وی را مجبور به خروج از ایران کرد به امید اینکه، در خارجه بتواند برای نجات خود و بچه‌هایش درآمدی بدست آورد. اینبار سفر وی مصادف با اکتبر ۱۹۹۶ میشد و بنا به تخمینی که زده بود مسیر ورود خود به ژاپن را به روشی دیگر انتخاب کرده و راه پکن-توکیو-ستول را در پیش گرفته بود.

تصمیمش را قطعی کرده بود که به هر صورت ممکن خود را برای کار، به ژاپن برساند. در تمامی لحظات زندگی در تهران بخصوص در طی سالهای اخیر مدام فکر و ذکرش پیش خانواده‌اش و آینده بچه‌هایش بود. همه‌اش در فکر این بود که چگونه هزینه بالای اجاره خانه را بپردازد و چگونه خرج عیالواری را تهیه کند و به چه وسیله‌ای خوشحالی و شادی بچه‌هایش را فراهم نماید. ماهها قادر نبود حتی یک کیلو میوه برای منزل بخرد و به خانه ببرد. جایی هم او را استخدام نمی‌کرد، با این وضع چطور می‌توانست هزینه خورد و خوراک و مدرسه بچه‌هایش را تأمین کند؟ روزها و سالهای آینده چه بسر آنها خواهد آمد و چه آینده‌ای در انتظار وی و خانواده‌اش خواهد بود، تمامی این فکرها و درماندگیها وی را مصمم نمود که راه سخت و ناهموار سفر به ژاپن را دوباره از سرگیرد. هر چند راه پرفراز و نشیبی را برای این منظور می‌بایست طی میکرد اما عزمش را جزم کرده بود تا برای نجات خود و خانواده‌اش از آنهمه مصیبتی که در تهران بر اثر فشار طاقت‌فرسا و آنهمه رنج و زندگی به آنها وارد می‌آمد خود را به هر صورت که شده به ژاپن برساند.

مقصود برای اولین بار نبود که راهی ژاپن میشد. او در بهار ۱۹۹۳ برای اولین بار به توکیو آمد و این مصادف با زمانی بود که بنا به تصمیم دولت ژاپن و برای رفع احتیاج نیروی کار و کمک به رشد اقتصاد بادکنکی ژاپن، ویزای توریستی برای ایرانیها لغو شد و با به وجود آمدن این امکان هزاران ایرانی به ژاپن آمدند تا در طی اقامت خود در آنجا مشغول کار شوند. اقامتی که در واقع تا ۹۰ روز (سه ماه) احتیاج

مقصود قبل از ایام نوروز ۲۰۰ دلار برای آنها فرستاده بود. همسرش ادامه میدهد: «آخرین باری که صدای او را شنیدم از کشور کره بود که پرسید آیا پول رسیده یا نه؟»

دختر وسطی مقصود در این لحظه اشکهایی را که در حال جاری شدن است توسط روسریش پاک می‌کند. همسر مقصود به صحبتش ادامه میدهد و میگوید: «کوچکترین دخترش که حالا ۴ ساله است، مداوم می‌گوید که بابای من در زندان است او را دستگیر کرده‌اند بدون اینکه مفهوم آنرا بفهمد و درک کند.»

بعد از ۱۶۹ روز تلاش و مشقت بسیار برای رسیدن به ژاپن و درست زمانی که فقط ۸ ساعت از ورود مقصود به خاک ژاپن می‌گذشت او دستگیر و به زندان انداختند.

مقصود جوان ۳۲ ساله اینک بایستی بخاطر زیرپاگذاردن قانون مسافرت و ورود غیرمجاز به ژاپن قرار است محاکمه شود. او در حال حاضر در زندان ساپورو منتظر روز محاکمه است. ساپورو مرکز استان هکایدو شمالی‌ترین جزیره ژاپن میباشد. وکیلی که چند روز پیش در زندان وی را ملاقات کرد، از طرف مقصود با جملاتی ژاپنی مورد خوش‌آمدگویی قرار گرفت که از آن جمله «یوزشگاوونه‌گاشی‌ماس (خواهش و تمنا دارم) زودتر به کار من رسیدگی کنید و از من دفاع کنید.»

بعد از اینکه به او گفته شد که محاکمه وی در پایان ماه مه انجام خواهد گرفت جواب میدهد که: «خواهش میکنم زودتر انجام دهید که من از اینجا بیرون بیایم. اگر من برای خانواده‌ام پول نفرستم آنها دچار شرایط اسفناک و بدی خواهند شد. از شما تمنا دارم که مرا کمک کنید تا زودتر از اینجا بیرون بیایم.»

زمانیکه وکیلش آنجا بود او یک نامه ۲ صفحه‌ای پر و فشرده را که دیگر جای برای نوشتن در آن یافت نمی‌شد، به وکیلش داد تا برای خانواده‌اش بفرستد. شاید نامه‌ای که نوشته بود خطاب به سه دخترش هم میشد، چرا که نامه، تصویر نقاشی شده یک دختر کوچک را هم شامل میشد، تصویری که نشان میداد که چهره یک دختر با لباسهای زیبا و قشنگ و با دقت بسیار به رسم کشیده شده بود.

مقصود خود را در دودکش کشتی

مخفی کرده بود!

«سال گذشته دقیقا ۱۶ اکتبر ۱۹۹۶ بود که از تهران راه افتادم. یک ساک ورزشی که در داخل آن لباس بسیار کمی برای عوض کردن وجود داشت همراه داشتم. لباسهای کاراته‌ام را نیز در آن جا داده بودم. با هواپیما به کره جنوبی پرواز کردم. برای اینکه شنیده‌بودم که از آنجا به آسانی میتوان به طرف ژاپن مسافرت کرد، از ستول با قطار به بندر پوسان در جنوب شرقی کره رفتم.

در آنجا مشغول کار شدم و در کنار آن دائما در جستجوی کشتی‌ای بودم که به ژاپن می‌رفت. بعد از چهار ماه بالاخره موفق شدم مخفیانه وارد یک کشتی مسافری روسی شوم که بزودی پوسان را به طرف بندر توکیو ترک میکرد. بعد از مدتی که در کشتی بودم، توسط پرسنل کشتی شناسایی شدم. کشتی به راه خود ادامه داد ولی به من اجازه ورود به توکیو داده نشد و مرا در ادامه راه به ساخالین (خاک روسیه) واقع در شمال جزیره هکایدو براند. در ساخالین پول و پاسپورتی که به همراه داشتم از من گرفتند، هر روز از آنجا به بندر می‌رفتم تا بتوانم یک کشتی به ژاپن پیدا کنم. بعد از مدتی فهمیدم که همان کشتی‌ای که مرا به ساخالین آورده بود قرار است در بازگشت از مسیر ژاپن به هکایدو و بندر اتارو پهلو بگیرد. با اطلاع از این موضوع من مجددا برای دومین بار مخفیانه خود را وارد کشتی کردم و در این کشتی مخفی شدم. یک شبانه‌روز تمام در دودکش کشتی مخفی بودم. در اینمدت فقط یک بسته شکلات برای خوردن داشتم. بعدا در دفترچه یادداشتی که به همراه خود داشتم، نوشتم که واقعا خوشحالم که با راه سخت و مخفی که طی کردم بالاخره موفق شدم خودم را به خاک ژاپن برسانم و نوشتم که می‌باید خوشحالم باشم که به هدفم رسیده‌ام و حتما اولین کاری که بایستی انجام دهم این باشد که به خانواده‌ام تلفن بزنم و آنها را با خبر کنم. به محض اینکه کشتی در بندر لنگر انداخت من مخفیانه خود را به خاک ژاپن وارد کردم!

در راه آهن اتارو جایی که مغازه‌های طاقدار زیادی در اطراف آن بود با یک جوان ۲۴ ساله ژاپنی آشنا شدم. با انگلیسی و ژاپنی دست و پا شکسته به او گفتم میخواهم کار کنم، کار سراغ نداری؟

دو نفری به یک شرکت نقل و انتقال رفتیم، شرکتی که در روزنامه آگهی استخدامی زده بود. باخواهش و التماس به آنها گفتم که: لطفا مرا استخدام کنید. هر طوری شده خواهش میکنم کاری به من بدهید! با من بطور جدی و با شوق بسیار به مصاحبه و گفتگو نشستند اما بعد از اندک مدت کوتاهی تقاضایم را پس زدند.»

در یک باجه تلفن عمومی در شهر، مقصود یک گواهینامه رانندگی پیدا کرد. چونکه جوان ۲۴ ساله اظهار کرد که کسی که این گواهینامه را گم کرده دچار مشکل خواهد شد، در نتیجه دو نفری برای تحویل آن به اداره پلیس رفتند. مامور پلیس که صورت جلسه را می‌نوشت سوال کرد که کدامشان گواهینامه را پیدا کرده است. جوان ژاپنی به مقصود نگاه میکند.

وقتی معلوم می‌شود که مقصود پاسپورت و یا مدرک شناسایی‌ای با خود به همراه ندارد، بلافاصله دستگیر و بخاطر نقض قانون زندانی میشود.

«این روز مصادف با صدوشصت و نهمین (۱۶۹)

روزی بود که من از ایران خارج شده‌بودم و درست ۸ ساعت بعد از مدتی که پام را به خاک ژاپن گذاشته بودم اتفاق افتاد!»

ورود غیرقانونی به ژاپن مجازاتی برابر با ۳ سال زندان و پرداخت جریمه نقدی برابر با ۳۰۰ هزار ین به دنبال دارد. وکیل مقصود معتقد است که شاید دادگاه جریمه را نادیده گرفته و وی را تبرئه کند. اما چنین بنظر می‌آید که تا زمانیکه از ایران و از طرف خانواده وی هزینه بازگرداندن اجباری به ایران فرستاده نشود، در زندان دادگستری ویژه خارجیهای شهر اتارو بماند و به محکومیتش ادامه دهد.

مقصود در بازجویی که مامور پلیس از وی انجام داده بود، گفته‌بود: «شانس آوردم که با این جوان آشنا شدم بدشانسی این بود که گواهینامه را پیدا کردم.»

رفقا و خوانندگان گرامی نشریه، برای آشنایی بیشتر به شرایط زندگی اواره‌های کارگر ایرانی در ژاپن به شماره قبلی کار کمونیستی (شماره ۹) مراجعه کنید.»

متن زیر، گزارش کوتاهی است که توسط روزنامه آساهی واحد استان هکایدو در تاریخ دوم آوریل ۱۹۹۷ برای اولین بار از دستگیری مقصود خبری را به چاپ رساند. این متن از ژاپنی به فارسی ترجمه شده و به این قرار است:

«ورود به کشور از طریق ساخالین بدون داشتن بلیط و گذرنامه!»

اظهارات یک ایرانی مظنون!

جوانی ایرانی تبار در اداره پلیس منطقه شرقی شهر ساپورو دستگیر میشود. دستگیری وی بخاطر نقض قانون مسافرتی و نداشتن پاسپورت میباشد. بنا به گفته این ایرانی که بعد از بازجویی در تاریخ ۹۷۰۴۰۲ از وی انجام گرفته، معلوم گشته که وی از طریق روسیه (منطقه ساخالین) وارد ژاپن شده‌است. ماموران پلیس و مسئولین دادگستری در تلاشند که زودتر به این مسئله رسیدگی کنند. این جوان ۳۲ ساله که مقصود نام دارد فردی است که آدرس ثابتی نداشته و ایرانی میباشد. این شخص متهم است که در تاریخ ۹۷۰۳۲۳ صبح ساعت ۹ به پاسگاه پلیس شرقی شهر ساپوره (مرکز استان هکایدو) رفته برای اینکه یک گواهی‌نامه پیدا شده را تحویل بدهد که بدین وسیله مامورین پی می‌برند که او فاقد پاسپورت و کارت شناسایی بوده و بهمین خاطر دستگیر میشود.

بعد از بازجویی‌های که از وی بعمل آمد، معلوم گشت که وی خود را توسط یک کشتی از ساخالین به هکایدو رسانده است، در هنگام بازجویی از هدف و نیت وی ستوال میشود که چرا به ژاپن آمده است چواب میدهد که من می‌خواستم پول در آورم!»

رفراندموم رفراندموم

– رفراندموم رفراندموم

– اینو دیگه از کجا آوردی؟

– کنگرمون تصویب کرده

– آخه مگه شعار سرنگونی جمهوری اسلامی چه ایرادی داشت؟

– ایراد نداشت فقط تاریخ مصرفش گذشته بود.

همیشه که همیشه همون شعارهای قدیمی رو

استعمال کرد. باید رشد کرد. روشنفکر همیشه

باید یک گام از بقیه جلوتر باشه. حالا که

جوونا تو ایران داد میزنن «آزادی اندیشه با این

رژیم نمیشه» ما باید یک گام جلوتر بریم و مسأله

جایگزینی رژیم توسط انتخاب خود مردم رو

مطرح کنیم. تازه شعار رفراندموم که با سرنگونی

جمهوری اسلامی منافاتی نداره. مشابه همون

شعاره. برتریش به اینه که مسأله آلترناتیو رو با

خودش داره.

– خوب معلومه که وقتی این حکومت بره به

حکومت دیگه میاد. مسأله همینه که اون حکومت

دیگه چه جور حکومتیه.

– این انتخابو باید به مردم گذاشت. عیب شماها

اینه که به انتخاب مردم باور ندارین. می‌خواهین

ذهنیات خودتونو به جای خواسته‌های مردم بذارین

و از قبل برای مردم تعیین کنین که چی بهتره.

این شعار ما برای نهادی کردن دموکراسیه. چون

میدونیم که سرکوبگرها هیچوقت به رفراندموم تن

در نمی‌دن.

– اگه نمیدونی برات بگم که حتی خمینی هم به

رفراندموم باور داشت. جمهوری اسلامی رو هم به

زور به رفراندموم فرمالیته به مردم غالب کرد.

– چرا خوب می‌دونم اما الآن وضعیت فرق میکنه.

اون موقع سازمان‌های چپ با یک مشی چریکی

جدا از توده فعالیت می‌کردن. سازمان ما هم

هنوز اعلام موجودیت نکرده بود. امروز بیست

ساله که ما داریم بین مردم کار می‌کنیم و به

پایگاه وسیعی داریم که به حزب فکسنی منصور

حکمت می‌گه زکی. توده‌ها هم آنچنون زبان ما را

می‌فهمند که تا بهشون می‌گیم تو انتخابات

ریاست جمهوری شرکت نکنن خودشون می‌فهمن

که باید با رأی دادن به خاتمی به جمهوری

اسلامی نه بگن. از کوری چشم چپ‌های

عقب‌افتاده‌ای مثل تو هم که باشه آنچنان «نع»

بزرگی هم می‌گن که تو عظمت و شکوه از

انقلاب بهمن هیچی کم نیاره.

– حالا گیریم همه این حرفات درست باشه، اما من

نمی‌فهمم این چه حکمتیه که تا توده‌ها خیز

برداشتن و روحیه انقلابی توشون بوجود اومده،

تا توده‌ها به تکونی بخودشون دادن و با خروش

توفانشون نشون دادن که ابزار سرکوبی که رژیم

بیست ساله صیقل میده، محاله که بتونه جلوی موج

خروشنده اعتراض مردم رو بگیره، وسط همه این

هیر و ویر شما راه افتادین شعار رفراندموم که

در واقع مبارزه مسالمت‌آمیزه رو مطرح می‌کنین.



اکبر آقا! بعد قیام دانشجویان و جوانان در تهران و شهرستانها، برخی از آنها تیکه دوم خرداد را «انقلابی دوم» بزرگتر از انقلاب بهمن می‌نامیدند، هول شدند. قیام قهرمانانه دانشجویان و مردم زحمتکش در ۱۸ تیر را «آغاز انقلاب جدید مردم ایران» لقب دادند. از اینکه قیام اخیر آغاز یک تحول انقلابی در ایران است، شکی در آن نیست. اما حقیقتا حیران مانده‌ایم که اگر برای اینها دوم خرداد، انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب بهمن بوده پس این دیگر چیست؟ اگر این انقلاب دوم است پس دوم خرداد چی بود؟ آیا انقلاب دوم خرداد به اهداف رسید و باین زودی کهنه شد، که این انقلاب آغاز شد؟ یا یک اشتباه «لپی» آقایان است که بیش از دو سال برایش از جان مایه گذاشته بجای اینکه بگویند انقلاب سوم گفته‌اند آغاز انقلاب جدید؟

جواب: اگر از بنده می‌پرسید باید بگویم که برادر اشتباه می‌کنی، حرف را درست نگرفته‌ای آن اصلش بود و این «نفسش» است که دارد در میاید. وانگهی شما آنقدر آدم‌های ملانقطی‌ای هستید حالا که یک حرف درست و حسابی از دهن اینها بیرون میاید، به آن هم می‌خواهید ایراد بگیرید؟

خمینی در راه بهشت

اکبر آقا! منقول است که خمینی علیه‌الله در آن دنیا داشت دنبال بهشت می‌گشت و پیدا نمی‌کرد. تا اینکه در سر پیچ کوچه‌ای به امام حسین برخورد کرد. گفت السلام علیکم یا امام، چندسال است که دنبال بهشت موعود می‌گردم ولی پیدا نمی‌کنم، راه را گم کرده‌ام، من در روی کره خاکی هزاران نفر از کفار و مفسدین فی‌العرض را کشتیم؛ در راه رضایت خداوند تبارک و تعالی به زنان باردار هم رحم نکردم آنها را به جوخه‌های تیرباران و چوبه‌های دار بستم، خداوند بندگان صالح خود را در تنگنا قرار نمی‌دهد، مرا به بهشت راهنمایی کن. امام حسین فرمودند. عجب‌آدم خری هستی‌ها، من هزار و سیصد و اندی سال است که دنبال بهشت می‌گردم پیدا نمی‌کنم تو می‌خواهی در عرض دو سه روز پیدا کنی؟

– هان ببین! نگفتم تفکرت چریکیه. همش دنبال خون و خونریزی هستی. نه با روانشناسی توده‌ای آشنایی و نه تاکتیک و استراتژی سرت میشه. اصلاً خوب شد که ما این کنگره رو گذاشتیم که به بار دیگه با امثال تو و تفکرات «گریلائیته» خط و مرزموونو سوا کنیم. تو هم اگه به جای اینکه همش بشینی تو خونه سلاحتو روغن بزنی و کتابای کهنه شده مارکس و لنین رو بخونی بری به خورده بین مردم و تاریخ جنبشهای انقلابی رو بررسی کنی می‌بینی که موفق‌ترین جنبشها اونایی بودن که در شرایط رشد روحیه انقلابی و حساس شدن دستگاه سرکوب، مقاومت منفی و اشکال مسالمت‌آمیز رو پیش گرفتن. این به تاکتیک موفقه که دشمن رو حسابی گیج میکنه.

– خداییش که نمی‌فهمم چی میگی، به خورده بیشتر توضیح بده!

– ببین، توی این بیست سال گذشته که روحیه انقلابی بین مردم وجود نداشته، داشته؟ نداشته دیگه. واسه همینه که دستگاه سرکوب تمرین نداره و نمیدونه که چجوری باید با روحیه انقلابی مردم برخورد کنه. دستگاه سرکوب هم که تشکیل شده از به مشت آخوند شکمو که کوچکترین آشنایی با الهیات رهایی‌بخش و روابط پیشرفته سرمایه‌داری ندارن. نه برای آخرت‌شون ارزشهای معنوی ذخیره کردن و نه توی بانکای سوئیس و بازارهای ارز و سهام بین‌المللی چیزی پس‌انداز کردن. هرچی از ملت چاپیدن یا تو شکمشونه و یا توی جیبای گشادشون. اینه که وضعیت جسمی ما و قدرت مانورمون از اونا خیلی بهتره. آخه ناسلامتی تو صف سازمان ما چندین میلیون جوان چابک و فرز و سرحال وایسادن. دو سه ماه که آخوندارو بدوونیم، از نفس میفتن. بعد هم که به هن و هن افتادن بهشون می‌گیم اگه راس می‌گین بیابین به رفراندموم بذاریم. اونا هم برای اینکه جلوی زن و بچشون خیط نشن راضی میشن که با رفراندموم از قدرت کناره‌گیری کنن.

– ولی تو که خودت گفتی سرکوبگرها هیچوقت به رفراندموم تن در نمیدن.

– اصلاً بحث کردن با امثال تو فایده نداره. اینقدر کتاب خوندی که چشات باباغوری گرفته. تحرک مردم رو نمی‌بینی. کورعلی! چشاتو واکن ببین در عرض همین دو سال دو بار حماسه آفریدن. منو بگو که وقتمو گذاشتم تو رو قانع کنم. اصلاً بتوجه که چرا می‌گم رفراندموم. سازمان خودمه دلم می‌خواد شعار رفراندموم بدم. شعارشم خیلی انقلابیه. از کوری چشم تو هم که شده با همین شعار انقلاب میکنم. تو هم بسوز از اینکه نتونستی تو کنگرتون به همچین شعاری رو تصویب کنین.

خ
۱۳۷۸/۰۷/۱۰ شماره ۱۰ مرداد ۱۳۷۸
۰۲۱۳۷۸/۰۷/۱۰ شماره ۱۰ مرداد ۱۳۷۸
۰۲۱۳۷۸/۰۷/۱۰ شماره ۱۰ مرداد ۱۳۷۸

از زباله‌دان تاریخ

چیزهایی هستند که حایشان برای همیشه در زباله‌دان تاریخ است. اما گاهی می‌شود در این زباله‌دان اسنادی یافت که بخوبی بیان می‌کند جای چه کسانی در زباله‌دان تاریخ است. سند زیر را بخوانید و منصفانه بگویند آیا شما را به یاد فرموده‌های سابق آقای خاتمی دربارهٔ جامعه مدنی و مدنیت نمی‌اندازد؟

همانگونه که اطلاع دارید موضوع گسترش آزادیها و تعمیم دموکراسی مستقیماً در نوع روابط مردم با یکدیگر و با دستگاهها اثر گذارده و مردم متوقع هستند در این تحول بنیادی با رفتار و برخوردی متفاوت با گذشته روبرو گردند. ما نیز میبایست خود را در این مسیر همگانی قرار دهیم و با تحولات جامعه پهلوی بزنیم. شناخت مردم از این دستگاه در گذشته تا حدودی مبتنی بر غرض و شک و تردید و عدم اطمینان بوده که مسلماً نمیتواند در شرایط فعلی چنین برداشتی ادامه یابد. رفتار مردمی و انساندوستی بر مبنای تقوای خدمت و فضیلت وجدان میبایست در انجام امور و برخورد با مردم نصب عین قرار گیرد، در اتخاذ تصمیم و پیگیری روشها به جنبه‌های عاطفی و مردمی توجه داشت و از هر گونه شدت عملی که نشان دهنده تعصب در حفظ اصول کهنه میباید خودداری ورزید. بدیهی است رفتار قاطع و بر

طبق موازین قانونی با مقدمین علیه امنیت کشور همچنان بقوت خود باقی بوده و اجرای بخشنامه‌هایی که در این زمینه صادر گردیده مورد انتظار است. امیدوارم که در بازگشت به محل ماموریت با دید تازه، رفتار مردمی و منطبق با شرایط فعلی جامعه، ایجاد همدلی و یگانگی در بین کارمندان و تشریح لزوم به تجدید نظر و روابط خود با مردم و آغاز چهره‌ای مقبول و منزه در جامعه منشا اثرات نیکویی بوده در جلب همکاری مردم با توفیق عمل نمائید. تحول بنیادی جامعه ایران و رفورمی که بر مبنای اصول انقلاب... (۱) حادث گردیده ضرورت مشارکت مختلف در تعیین سرنوشت خود و برقراری گفت و شنود و ملا تعمیم دموکراسی و گسترش آزادیها مطرح نموده‌است. در جریان این دگرگونیها که مبین برقراری روابطی جدید در جامعه بوده و از پشتیبانی و حمایت بیدریغ رهبر انقلاب ایران نشئت میگیرد دستگاه (امنیتی) ... (۲) نمیتواند مسیری جداگانه پیموده و بنحوی در تکوین و استقرار این روابط مدخلیت نداشته باشد بویژه آنکه زیر بنای روابط بر اصول مردمی و انساندوستی و وطن‌خواهی استوار شده‌باشد. لذا کارمندان (وزارت اطلاعات) ... (۳) میبایست در این مرحله از تاریخ اجتماعی ایران به نقش موثر و سمت‌دهنده خود در افکار عمومی توجه داشته با تقویت مبانی انسانی و عاطفی و برخورداری از

تقوی و عنای روحی وجود خویش را از هر گونه آرایش منزه ساخته در انجام وظائف مردمی خود فضیلت و درستی و معنویت را آویزه گوش و صفای دل و صیقل ذهن قرار دهند. برای نیل به چنین درجه و مرتبت انسانی و رسیدن به جایگاه بایسته خدمتگزاری ضرورت ایجاد تعدیل در روشها و برخوردها و تغییر زاویه دید و قضاوت نسبت به رودادها احساس گردیده بنحوی که در مسیر متحول جامعه و نه در مقابل آن - امکان حرکت فراهم شود.

نه‌خبر! این فراخوان که در آن ذره‌ای هم از اسلامگرایی به چشم نمی‌آید نه کار آقای خاتمی و نه کار هیچک از کارگزاران جناح ایشان است که رفرمیستهای وطنی سینه‌شان را به خاطر آنها چاک می‌دهند. این نامه کار سلف آقای خاتمی است که در خرداد سال ۱۳۵۷ زمانیکه رژیم پهلوی در صدد کسب آبرو برای خود بود، نصیری را از ریاست ساواک برکنار کرد و ناصر مقدم را به جای وی به ریاست سازمان اطلاعات گمارد.

عین این نامه در خاطرات ناصر مقدم «فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا» صفحات ۷۱ تا ۷۲ ضبط شده است. تنها جاییکه ما آنها را تغییر داده‌ایم مواردی است که مستقیماً ساواک و یا شاه به عنوان مقام رهبری نام برده شده‌اند.

- (۱) انقلاب شاه و ملت در متن رستاخیز
(۲) ساواک
(۳) ساواک

مسابقه

آن کدام تشکیلات است که نه حزب است و نه با مبنای کمونیسم نزدیکی دارد و نه به طبقه کارگر مربوط است؟

شرکت‌کنندگان در مسابقه می‌توانند پاسخ خود را با ارائه استدلال به مسؤول حوزه‌شان تحویل دهند و یا در بولتن درونی به بحث بگذارند. در صورت صحیح بودن جواب در دور اول اخطار و در دور دوم حکم تعلیق عضویت از مسؤول اجرایی دریافت می‌کنند.

جایزه: به صد نفر اولی که عضویتشان تعلیق شود یک مجموعه آثار منتخب لنین جایزه داده خواهد شد تا ببینند لنین خوردنی است یا پوشیدنی.

توجه: کسانی که قبل از این تاریخ حکم تعلیق و یا اخراج دریافت کرده‌اند حق شرکت در مسابقه را ندارند.

چسب، چسبا، چسبو

- چسب، چسبا، چسبو
- چی گفتی؟
- عرض کردم چسب، چسبا، چسبو!
- آخه جانم، فعل چسبیدن که فارسیه، با قواعد زبان عربی صرف نمی‌شه.
- حالا تو این دنیای دیالوگ فرهنگی کی به کیه که

چه فعلی رو چه جور می‌شه صرف کرد.
- حالا واسه چی وسط این همه کارا می‌خواهی فعل چسبیدن رو به عربی صرف کنی.

- داشتم فکر می‌کردم این بابا بعداً اسمش چی میشه!
- کدوم بابا رو میگی؟

- هم‌تیپ همون که تو مسابقهٔ بورژوازی برای سرعت قیام ۵۷ شده بود خط نگهدار امام خمینی، بعد هم تو جنبش به اسم فرخ نگهدار معروف شد.
- نه والا نمی‌دونم کی رو میگی!

- چرا بابا همون که بعد از دوم خرداد چسبیده بود به شعار جامعهٔ مدنی خاتمی و فکر می‌کرد که مردم با رأی دادن به خاتمی به ولایت فقیه نه گفتن!

- خوب اون موقع که خیلی‌ها این رو می‌گفتن.
- می‌دونم ولی از این خیلی‌ها فقط چندتا شون اینقدر پر رو ان که هرچی که خاتمی قسم می‌خوره که به

ولایت فقیه باور داره و می‌خواد که مردم به قانون اساسی جمهوری اسلامی احترام بنارن بازم از رو نمیرن و از این چند تا هم فقط یکی پیدا میشه که اینقدر، بلانستت که میشنوی، جاکشه که به مردم معترض میگه اوباش و اراذل.

- فهمیدم کی رو میگی! حالا چرا فکر می‌کنی اسمش با فعل چسبیدن صرف میشه؟

- آخه اون نگهدار تا روزی که امام با تپیا ننداختش اون ور خط خودشو تو خط امام «نگذاشته» بود. این یکی هم حتی بعد از افتضاح «واجبی» و اعتراض دانشجوها هنوز هم چون «چسبیده» به معاملهٔ خاتمی

و قضیهٔ دیالوگ فرهنگی و تلفیق ناسیونالیسم ایرانی و مذهب شیعه رو ول نمی‌کنه، که گفتم حتماً اسمش به جور می‌شه تلفیقی از فعل چسبیدن با قواعد صرف عربی.

شروع یک ضیافت دیگر

بر علیه خدا طغیان شد. بر علیه نمایندگان خدا بر روی زمین نیز طغیان شد. دست به دامان ملت شدند. بر علیه آن هم طغیان شد. دست به دامان نمایندگان ملت بر روی زمین شدند. بر علیه نمایندگان ملت بر روی زمین نیز طغیان شد. خدا و ملت نتوانستند جلوی «مرگ یا آزادی» را بگیرند. سگان هار را به جانشان انداختند. باز هم نشد. بالاخره اتفاق افتاد. به خیابان آمد. فریاد بر آورد زمین را به لرزه درآورد. شش روز را از آن خود کرد. شش روز انسان بود. شش روز نتوانستند جلوی انسان بودنش را بگیرند. خود نیز تعجب کرد. «سرکوبش کنید». سرکوبش کردند. نگذاشتند دنیا ده روز به لرزه در آید. آن کسان نبودند. خاموش ساختند. به زیر زمین رفت. تدارک یک ضیافت دیگری را می‌بیند. تا دوباره زمین را به لرزه درآورد. کی خواهد بود؟

پرسش و پاسخ!

بقیه از صفحه ۲۲

روند تجزیه و انشعاب چگونه بود؟

میدانیم که درگیری و دست بدست شدن قدرت و یا بخش‌هایی از قدرت سیاسی در رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو به سرکار آمدنش وجود داشته و عمل کرده است. مثل هر دولت سرمایه‌داری دیگر که البته اینجا بنا بدلائل مختلف که ذکر آنها در این مقاله نمیگنجد از خصوصیات ویژه‌ای برخوردار بوده است که از جمله بکارگیری خشونت، دخالت ولایت‌فقیه و استفاده از بسیج توده‌ای و دانشجویی بعنوان اهرم فشار میتوان نام برد.

در وقایع اخیر بعد از تصویب کلیات لایحه اصلاح قانون مطبوعات، روزنامه سلام که مدیر آن در عین حال هم مشاور رهبر و هم رئیس‌جمهور میباشد، نامه‌ای از سعید امامی را بچاپ رساند که در آن طرح اصلاحیه قانون مطبوعات به مجلس پیشنهاد شده بود. افشای این طرح ضربه بزرگی به مجموعه رژیم محسوب میشد و از نظر رهبران آن نمی‌توانست بدون مجازات بماند. افشای این طرح نشان داد مجلس شورای اسلامی آقایان که علی القاعده (و آنگونه که خود تبلیغ میکنند) میباید تبلور گرایشات اجتماعی بوده باشد، آلت دست یکنفر مأمور اطلاعات بوده است. بدین ترتیب توقیف روزنامه سلام اولین و کمترین مجازاتی بود که بلافاصله بمورد اجرا گذاشته شد. درحالیکه خطر تنبیه، بیشتر مدیر آنرا تهدید میکرد و در این مورد انتظار هیچ توافقی در بالا نمیرفت، تنها اهرم اعتراض برای توقیف روزنامه فشار از پائین و بسیج دانشجویان طرفدار خاتمی و اصلاح‌طلب در مقابله با آن بود. در تظاهرات جمعه شب به رهبری تحکیم وحدت با وجود اینکه تعداد زیادی از تمایلات میانه (آکادمیک) و چپ شرکت کردند، اما کل تعداد شرکت‌کنندگان به ۳۰۰ نفر نرسید. با وجود این طرفداران خاتمی در وزارت اطلاعات بتوافق رسیدند تا با بازپسگیری شکایت وزارت اطلاعات غاتله پایان یابد. اما زمزمه تظاهرات وسیع صبح جمعه و بیم گسترش اعتراضات آنها را به ضدحمله صبح جمعه کشاند. ابعاد این تعرض وحشیانه بقدری وسیع و خشونت‌بار و شنیع بود که قبل از ظهر جمعه به یک فراخوان عمومی برای اعتراض به این خودسری تبدیل شد و به همراه دانشجویان، خانواده‌ها و مردم کوچه و محلات برای اطلاع از سرنوشت دانشجویانی که در خوابگاه‌ها مورد حمله قرار گرفته بودند به سمت دانشگاه حرکت کردند. بدین ترتیب تجمع در دانشگاه و اطراف آن به تظاهرات عمومی تحت شعارهای رادیکالی که از سوی مردم و دانشجویان مستقل داده میشد، تبدیل گردید و تلاش رهبران دانشجویان متشکل در تحکیم وحدت، برای مهار و

بدست گرفتن رهبری و ساکت کردن مردم بی‌نتیجه ماند. جنبش، رهبران مستقل خود را آفریده بود. رهبران جمهوری اسلامی با اعزام لیدرهای خط خاتمی و روزنامه‌نگاران و شخصیت‌هایی نظیر شمس‌الواعظین، حبیبی و برخی از وزرای خاتمی که به اصلاح‌طلبی مشهور شده بودند و وجه‌های در میان دانشجویان داشتند، به درون دانشگاه دو هدف را دنبال کردند. ابتدا با دادن وعده و وعید دانشجویان را دوباره زیر رهبری تحکیم وحدت برگرداند تا از طریق کنترل آنها جنبش دانشجویی اصیل و مستقل را مهار کنند و در غیر اینصورت با قطعیت دادن به انشعاب در سرکوب و مهار دانشجویان و تظاهراتی که هر دم به ابعاد آن افزوده میشد، بخشی از دانشجویان را منفرد، منفعل و همراه خود گردانند.

جنبش مستقل دانشجویی بدلیل عدم اعتماد به قول و قرارهای رهبران حکومت که اکنون از دهان مصلحین اجتماعی در تظاهرات مطرح میشد و بویژه مسکوت ماندن جریان قتل‌های زنجیرهای، هرگونه سازشی را تا روشن شدن قطعی مسببین واقعه مردود اعلام میکرد و خواستار خروج از دانشگاه و گسترش جنبش و در جریان قرار دادن مردم بودند. درحالیکه جناح طرفدار خاتمی و تحکیم وحدت و غیره ماندن در دانشگاه، گوش دادن به توصیه مقامات دولت و حل قضیه در چارچوب قانون را پیشنهاد میکردند. بالاخره در بعد از ظهر جمعه با گسترش تظاهرات و خروج دانشجویان از دانشگاه، تظاهرات به یک قیام عمومی نزدیک شد و زمزمه آن در تمام شهر پیچید. جریان خاتمی و دموکرات‌ترین اصلاح‌طلبان جامعه اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی در مقابل پیشرفت جنبش و شعارهای رادیکال عقب نشستند و علاوه برآن در سرکوب قیام دانشجویی و مردمی با ارتجاعی‌ترین بخش جامعه و نمایندگان آنها در حکومت هم‌داستان شدند. و برای چندمین بار سازشکاری، ناپیگیری و خرفتی بخش میانی جامعه و نمایندگان روشنفکر آن در لحظات تعیین‌کننده و پیشرفت جنبش به عین آشکار گردید. از آن پس «آشوب طلب» خواندن دانشجویان و مردم معترض، «واباش» نامیدن آنها از طرف متحدین دیروزی، زمینه سرکوب قیام عمومی را فراهم کرد. فرمان سرکوب از جانب رهبران اصلاح‌طلب و دعوت به راهپیمائی حمایت از سران ترور و سرکوب به وجود و حضور دو جبهه در میان مردم و احزاب و جریانهای سیاسی شفافیت داد.

جبهه‌ای که خواستار آزادی و برابری و عدالت اجتماعی است و حمله مستقیم به رژیم دیکتاتوری مذهبی حاکم را راه رسیدن به خواست‌های خود میداند و جبهه‌ای که طالب اصلاحات جزئی در نظام خودکامه حاکم است و مستعد سازش و تمکین.

عده‌ای معتقدند این انشعاب به مبارزه

((عام سیاسی)) لطمه میزند، ((اتحاد را

مخدوش میکنند)) و ((بهانه بدست جناح

سرکوبگر میدهد))!

این البته موضع غیرمنطقی وفرصت‌طلبانه‌آنهاست که یا به اصلاح‌طلبترین جناح بورژوازی ایران در حاکمیت تعلق دارند و یا موضع آن بخش از دموکراتها و باصطلاح سوسیالیست‌هایی است که اشتیاق بوجود آمدن حزب بزرگی که در آن عموم طبقات با صلح و صفا ائتلاف کرده و برای اجرای رفرم‌های وعده داده شده در پلاتفرم خاتمی حکومت را تحت فشار قرار دهند. در حالیکه سیر تکامل مبارزه سیاسی و مبارزه واقعی دانشجویان باین عبارت پردازیم خط بطلان کشید. چرا که قشر دانشجو بشابه حساسترین بخش روشنفکر جامعه نمیتواند منافع طبقاتی گروه‌بندیهای سیاسی در کل جامعه را به شفافترین وجهی در خواستها و شعارهای خود منعکس نکند.

اگر گروه‌بندیهای موجود در درون دانشگاهها و کل دانشجویان را در تحولات اخیر مورد ملاحظه قرار دهیم این حقیقت بیش از پیش آشکار میگردد. دانشجویانی که مخالف مبارزه سیاسی و مطیع قوانین جاری بودند. بی تفاوتها هم در این دسته می‌گنجد. ارتجاعیون، دانشجویان طرفدار حکومت و ولایت، که دستجات ارتجاعی‌تر حکومت را نمایندگی میکنند. دانشجویان اصلاح‌طلب، کسانی که خواهان پیشرفت از طریق وارد کردن اصلاحاتی در رژیم جمهوری اسلامی هستند، طیف گسترده‌ای از جناحهای درون حکومت و احزاب و شخصیت‌های سیاسی درون اپوزیسیون نیروهای سیاسی منتسب باین گروه‌های دانشجویی هستند.

و دانشجویان انقلابی که خواهان دگرگونی عمیق در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم هستند و آنرا با سرنگونی کل نظام پیوند میدهند. و احزاب و سازمانهای انقلابی، که خود به گروه‌های مختلف تقسیم میگردند در این کاتاکوری قرار میگیرند. حال اگر گروه‌بندی‌های نسبی فوق را عمیقاً مورد مذاقه قراردهیم (و ما به خواننده توصیه میکنیم این گروه‌بندیها را با نام و مواضع احزاب و گروه‌های سیاسی تکمیل کند)، این تفاوتها را عیناً در جامعه و در نمایندگان سیاسی متشکل آنها در درون حاکمیت و در بیرون (اپوزیسیون) ملاحظه خواهیم کرد.

اکنون ممکن است بما این ایراد گرفته شود که تقسیم‌بندی فوق با تقسیم‌بندی طبقاتی ایران در آستانه قرن بیست و یکم تطابق ندارد. البته این صحیح است که تقسیم‌بندی طبقاتی اساس و شالوده گروه‌بندیهای سیاسی محسوب میشود. معیناً این شالوده اساسی در جریان تکامل مبارزه سیاسی نمایان میشود. مبارزه سیاسی که گاه سالها بطول میانجامد و گاه تندروار از دل بحرانهای اقتصادی و سیاسی سر در میاورد و زمانی موقتاً بحالت وقفه و سکون در میاید.

بیموده نیست که در جریان اوج قیام شش روزه تیرماه، این تقسیم‌بندیها بسرعت دگرگون شدند و در نهایت همانطور که ابتدا گفتیم به دو جبهه مجزا تقسیم گردید. قبل از آن و در موج اول اعتراضات با پیوستن بخش زیادی از بی‌تفاوتها و کسانی که فقط به

مبارزه صنفی دانشجویی در چارچوب قوانین اعتقاد داشتند به صف اعتراضات، ظاهراً اتحاد دانشجویان خدشناپذیر بنظر میرسید و برای همین هم احزاب و دستجات سیاسی «اصلاح طلب» و قدرت‌مدارانی که طرح اصلاحات جزئی در رژیم سیاسی کنونی را پله‌ای برای صعود به قدرت محسوب میدانند. امیدوارانه به آن چشم دوختند و بعضاً مورد تشویق و حمایت قرار دادند. اما به مجرد اینکه مبارزه واقعی از نوزدهم تیر فرا رسید جدایی عناصر ناهمگون علیرغم نتایج آن اجتناب‌ناپذیر گردید. البته در صورتیکه این جنبش تداوم یافته و به قیام سراسری منجر میشد، تجزیه و ترکیب در دو گروه‌بندی فوق نیز قابل پیش‌بینی بود.

بدین ترتیب پیشرفت جنبش و تکامل مبارزه سیاسی و حمله مستقیم به رژیم دیکتاتوری مذهبی حاکم، موجب شفاف‌تر شدن گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی گشته و یک گام بسیار مهم و ارزشمند به پیش در پیشروی جنبش انقلابی ایران محسوب میگردد. علاوه بر آن برای اولین بار بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی این جنبش چهره دیگری از ایران در افکار عمومی جهان مطرح کرد، و نشان داد که مردم در یک مبارزه واقعی برای طرح خواست‌هایشان نیازی به عکس خاتمی و یا این و آن مصلح اجتماعی ندارند. قیام شش روزه علیرغم شکست موقتی آن، ابهاماتی را که با سالها فعالیت آگاه‌گرانه قابل زدودن نبود، از پیش رو برداشت و صحنه مبارزه را روشن در برابر دیدگان قرار داد. هر حزب و جریان و شخصیت سیاسی را وادار کرد تا انتخاب خود را انجام دهد. مبارزه برای سرنگونی رژیم خودکامه حاکم، برای رسیدن به آزادی، برابری و عدالت و انسانیت و یا مبارزه در چارچوب قوانین رژیم و وارد کردن اصلاحاتی جزئی در آن. وحدت در چارچوب منافع اکثریت مردم و یا وحدت در چارچوب انقلاب اسلامی و اهتمام به قانون اساسی آن، چنین است برخی از نتایج و چشم‌اندازهای قیام شش روزه.

درباره نتایج کنگره راه‌کارگر!

آنچه که بعنوان نتایج کنگره چهارم راه‌کارگر انتشار بیرونی یافته است متن مقاله‌ای است تحت عنوان «درباره مرحله کنونی جنبش ضداستبدادی» که قبلاً در راه‌کارگر شماره ۱۶۱ منتشر شده بود و قطعنامه‌ای در مورد حقوق زنان که هر دو در تکبرگی راه‌کارگر شماره ۳۴ منتشر شده است. در نگاه اول به مصوبه‌های راه‌کارگر و ملاحظه یکی دو بحث پراکنده پیش از کنگره، دو موضع و دیدگاه بسیار مهم در مقابل خواننده قرار میگیرد. اول ادامه همان سبک‌کار غیر دموکراتیک گذشته در خصوص مباحثات پیش از کنگره است که بعد از کنگره سوم مورد انتقاد ما و سایر نیروهای سیاسی قرار گرفته بود. یعنی فقدان مناسبات سالم و دموکراتیکی که در آن اختلاف نظرات و مواضع رهبران مورد بحث و چون و چرا قرار گیرد، قبل از برگزاری کنگره‌ها و

مجامع تصمیم‌گیرنده پیش‌نویس موضوعات تهیه و به نظرخواهی اعضا و حتی صاحب‌نظران جنبش گذاشته شوند و فرصت لازم برای برخورد آرا و نظرات در نظر گرفته شود، تا آنچه که از کنگره و یا نشست عمومی بصورت مصوبه بیرون میاید بیانگر واقعی نظر اعضای سازمان باشد. البته با روشن بودن اختلافات. اما گویا ما با طرح این انتقادات آب در هاون میکوبیم و برای خود دشمن می‌تراشیم، راه کارگرها هرچند که در حرف خود را دموکرات‌تر از هر دموکراتی میدانند و آنرا به چوب‌بست آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی هم آویزان میکنند، اما در حفظ این مواضع جان سخت‌تر از آن هستند که این انتقادات در آنها تاثیر بگذارد.

البته از حق نباید گذشت که این بار برای خالی نبودن عریضه، سه چهارم مقاله (آنها بی‌هدف! چرا که قبل از آن پیش‌نویس‌های هیچکدام از مصوبات منتشر نشده بود تا بحث‌کننده بیچاره در صفحاتی از نشریه راه‌کارگر تحت عنوان «بولتن کنگره» اختلافات و پیشنهادات و اصلاحیه‌های خود را مطرح کند!) چاپ شد، که در مصوبات کنگره هم محلی از اعراب ندارند. در عوض مقاله بحث برانگیز منتشره در راه‌کارگر شماره ۱۶۱ آنها نه در صفحات «بولتن مباحثات کنگره» بلکه در جایگاه سرمقاله و تحت عنوان مصوبه از کنگره راه‌کارگر بیرون آمد. مقاله‌ای که در جای خود بیانگر چرخشی مهم (البته در جهت منفی) در مواضع راه‌کارگر محسوب میشود. که بدون شک و تردید مثل هر پدیده اجتماعی و سیاسی دیگر، از تشدید مبارزه واقعی و شکاف ناگزیری که این مبارزه در فاصله ۱۸ تا ۲۲ تیر ماه در همه عرصه‌های نظری و در رابطه با مواضع احزاب و جریانات سیاسی بوجود آورد و صف‌بندیها را شفاف‌تر کرد، متاثر بوده است. راه‌کارگر با اتخاذ موضعی جدید درباره مضمون مبارزات آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه اکثریت مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان ایران و اطلاق مبارزه ضداستبدادی به آن، نه تنها تمام بافته‌های خود را پیرامون باصطلاح نقد پوپولیسم رشته کرده و بدور انداخته است، بلکه با محور قرار دادن مبارزه «ضداستبدادی» ناگزیر خواهد شد از موضع خود در دفاع از مبارزه طبقاتی کارگران بکلی عقب بکشند. اگر در شرایط بیست سال و بیست و پنج سال قبل محور قرار گرفتن این شعار به عدم توجه نیروهای جنبش کمونیستی و چپ به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم در جنبش کارگری، تشکل‌های طبقاتی کارگران، برنامه اقتصادی و سیاسی آن منجر شد و راه سوار شدن جمهوری اسلامی را بر گرده مردم هموار کرد. اکنون ضرر و زیان آن بر جنبش توده‌های کارگر و زحمتکش و برای آزادی و برابری صد بار بیشتر است.

تردیدی نیست که این چرخش در اتخاذ تاکتیکها، در مبارزه عملی و در حوزه اتحادها و ائتلافهای راه‌کارگر در آینده نقش مهمی بازی خواهد کرد. راه‌کارگر نمیتواند از یک طرف به جنبه ضداستبدادی سر بساید در آن وارد نشود و از طرف

دیگر و در عین حال نمیتواند در اتحاد چپ رادیکال و کارگری ایران بماند و از منافع طبقات کارگران دفاع کند. راه‌کارگری که تا دیروز حداقل در زبان و مقالات خود وانمود میکرد که با هرگونه پلانترم سیاسی و هرگونه اتحاد و اتفاقی که از آن بوی جنبه ضداستبدادی بیاید، مخالف است و نه اینکه در آن وارد نخواهد شد بلکه بخاطر لطماتی که از این جنبه‌ها و خط و مشی‌های پوپولیستی برای مبارزه طبقه کارگر مترتب است با آن مبارزه خواهد کرد، امروز خود پرچمدارش شده است.

پرچم مندرسی که پیش از آن و همیشه در دست سیاست‌مداران کهنه‌کار منتسب به طبقات دارا بهانه‌ای بوده تا در مواقع حساس کارگران را از هرگونه اقدام رادیکال برحذر دارند، از آنها بخواهند تا برای بهانه ندادن به مستبد از تشکل و اعتصاب و غیره دست بردارند، به خشونت در برابر طبقه حاکم متوسل نشوند، فعلاً از کم کردن ساعات کار و افزایش دستمزد صرف‌نظر کنند و بجای آن افزایش تولید را که به صلاح ملک و ملت است در پیش گیرند، از سازمانیابی توده‌ای و حزبی و مبارزه برای قدرت سیاسی و تبلیغ و ترویج سوسیالیسم، اصلاً نباید کلامی بر زبان آورند، که اینها همه جنبه مبارزه علیه استبداد را تضعیف خواهد کرد، اینها تلاش کرده و خواهند کرد تا مجموعه دستگاه ترور و سرکوب را تطهیر کنند. عوامل ادبار مردم را بخاطر تمرکز حمله به شخص مستبد، و بخوان ولایت‌فقیه و نه مجموعه نظام سرکوبگر حاکم، از زیر ضرب خارج کنند. چرا که خود این دستگاه سرکوب و ترور را لازم خواهند داشت.

بیجهت نیست هنوز خون آن کارگر زحمتکش و دانشجویی که با قیام حماسی خود و با شعارهای رادیکال و انقلابی که ترکیبی از آزادی و برابری را با خود داشت و نه ولایت‌فقیه، بلکه کلیت رژیم از خاتمی گرفته تا رفسنجانی و خامنه‌ای و غیره را زیر سؤال بردند، و با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی پایه‌های نظام اسلامی را به لرزه درآوردند، در بررسی راه‌کارگر سانسور شده و تبدیل به علیه فقط ولایت‌فقیه (۱) میشود! تا جناح دیگر که گویا «اصلاح‌طلب و ضداستبداد» است از زیر ضرب خارج شود و تا جنبه ضداستبدادی لطمه نخورد! این درحالیست که قیام پنج روزه توده‌ای و تکامل مبارزه عملی مستقیم علیه کلیت رژیم شکافی را که مدتها قبل در تظاهرات و اعتصابات کارگران و محلات زحمتکش نشین بوجود آمده بود، ولی پروفوسورهای ما آنرا باور نمی‌کردند، آشکار و تثبیت کرد.

این انشعاب بزرگ را البته آن دانشجو، کارگر و زحمتکش بوجود نیاوردند که برای خلاصی از سرکوب، فقر و ستم و استثمار بیحد و حصر بپاخواستند، بلکه توسط آنهاپی بوجود آمد که محاسن پرچم ضداستبدادی را میدانسته و خیلی پیشتر از راه‌کارگر آنرا علم کرده بودند. همین جنبه باصطلاح ضداستبدادیون در حکومت و در اپوزیسیون آن بودند که در هراس از روند رادیکالیزه

اتحاد فکری، آکادمیک، صنفی، اصلاح طلبی و بنام جنبش عام سیاسی و غیره مخالف یک چنین انتخابی باشد در حقیقت امر بی اصولی خود را به اثبات رسانده است. بعکس بر هر سوسیالیست واقعی و هر کارگر کمونیست و انقلابی آگاهی است که برای آگاهانه ترین و قاطع ترین مرزبندی بین گروه های سیاسی که در دو سوی میدان در برابر هم صف بسته اند، کوشش نماید.

۱) استبداد یعنی اراده یک نفر، برعکس دوره شاه، در جمهوری اسلامی علیرغم اختیارات بی چون و چرای ولی فقیه، نه ولی فقیه دارای اختیارات و عملکردی بوده است که شاه داشت و نه مجلس شورای اسلامی نظیر مجلسین شاه بطور کامل در بد قدرت رهبری است. در جمهوری اسلامی، تلاش شده تا صاحبان قدرت اقتصادی کشور در نظام سیاسی و در چارچوب قوانین اسلامی نمایندگی شده و به رقابت بپردازند. نظام جمهوری اسلامی، نظام سلطنتی شاه نیست که با سقوط مستبد، تمام نظام از هم پاشد. اینجا اگر لازم شود برای حفظ نظام ولی فقیه را هم قربانی میکنند. یا تعدیل میکنند تا چهره ای قابل قبول تر بجای آن بنشیند. شاید اطلاق نظام دیکتاتوری مذهبی به جمهوری سرکوبگر اسلامی، مناسب تر باشد.

و ما که دهها هزار دانشجو نداریم بلکه اوباش و خرابکار و غیره بودند که از خارج دستور گرفته بودند و سرکوبشان لازم بود. چون در شرایط شورش و آشوب توسعه سیاسی و پیشرفت اقتصادی غیرممکن است» و الی غیرالتمناهی. و حالا که خود ولایت فقیه هم به این جبهه پیوسته و لابد برای گریز از تأثیرات همه جانبه این رویداد مهم و زدودن آن از خاطرها، تعدادی را هم به خاطر حمله به خوابگاه دانشجویان پای میز محاکمه خواهند کشید. بدین ترتیب مشاهده میکنیم که برای چندمین بار، چگونه این بار نیز قهرمانان «ضد استبداد» ما با تکامل مبارزه واقعی توده ها که جدا از مبارزه برای عدالت اجتماعی و تأمین برابری نیست، جا زدند و در برابر استبداد سپر انداختند.

خلاصه کنیم، اکنون دو اردوگاه شکل گرفته و بخش بزرگی از دانشجویان و میتوان گفت اکثریت آنان نیز با انتخابی آگاهانه در اردوگاه انقلابی قرار دارند، دانشجویانی که نشان دادند حقیقتاً خواهان شرکت فعال در جنبش انقلابی هستند و حداقل در شرایط مشخص فعلی میان دو صندلی نمی توان نشست، هرگونه تردید و تزلزل و سیاست یک بام و دو هوا بنفع یکی از این دو اردوگاه بزرگ خواهد شکست و میشکند. هرکس که بنام اتحاد ضد استبدادی، بنام

شدن جنبش وقتی دیدند سازش امکان پذیر نیست یا عقب کشیده و مبارزه ضد استبدادی خود را بفراموشی سپردند و انشعاب کردند و دست بیعت با مستبد دادند. آنها اکنون واقعیت این انشعاب را که در محدوده بروز آن باقی نمانده و همه را در برگرفته است، قبول کرده و آشکارا از آن دفاع میکنند. آنها یعنی از خاتمی گرفته تا گروه های دانشجویی طرفدار اصلاحات، از نویسندگان و روزنامه نگاران ضد استبدادی و دوم خردادی گرفته تا نهضت آزادی و ملیون در تحلیلها و در پاسخ به سوالات مردم و خبرنگاران از دو جبهه سخن میگویند. جبهه های که در روز نوزدهم با گسترش تظاهرات در دانشگاه ماند و سپس به توصیه رهبران به خانه هایشان رفتند و تظاهرات خود را در روز سه شنبه تعطیل و به تظاهرات عمومی دفاع از سخنان سرکوبگرانه ولی فقیه در روز چهارشنبه پیوستند و با اهتمام به قانون اساسی و اتحاد در چارچوب جمهوری اسلامی، خواست هایشان را البته از طریق مراجع ذیصلاح دنبال میکنند و مورد حمایت نظام هستند و «آشوب طلبانی» که به تظاهرات چند روزه در خیابانها پرداختند، به ارزشهای انقلاب و اسلام توهین کردند، مردم را به قیام دعوت کردند، خشونت بکار بردند. البته همه دیگر دانشجو نبودند

کوه کمیده باصطلاح «تحقیق شورای امنیت ملی» موش زائید!

معارض در زندانها بسر می برند. طبق نوشته روزنامه کیهان تعداد زیادی از آنها در دادگاههای فرمایشی به اعدام محکوم شدند و روزانه دهها نفر در منازل خود دستگیر می شوند. تاکنون اسامی عدلی کارگر و دانشجو منتشر شده است که در این واقعه کشته شدند، اما از سر نوشت بقیه آنها که ناپدید شدند و یا در زندانها و شکنجه گاهای جمهوری اسلامی بسر می برند، اطلاعی در دست نیست. در جریان این سرکوب، بدون تردید تنها دست سران جمهوری اسلامی نیست که بار دیگر به خون دانشجویان و مردم معترض آلوده شده است. بلکه تمامی آن سازشکاران و گروه های دانشجویی که با ساخت و پاخت پشت پرده خود با سران رژیم، زمینه این سرکوبگریها را فراهم آوردند، نیز مقصر می باشند. ما ضمن محکوم کردن توطئه های رژیم علیه دانشجویان و مردم زحمتکش، خواستار آزادی بی قید و شرط دستگیر شدگان هستیم و بار دیگر همه احزاب و سازمانهای انقلابی و انستت های آزاده را به اعتراض علیه سرکوبگری های جمهوری اسلامی فرا می خوانیم. ما همچنین خواستار اعزام هیاتی از مراجع مترقی بین المللی و حقوق بشر برای بازرسی زندانها و پیگیری سر نوشت دستگیر شدگان و مقود شدگان قیام اخیر هستیم.

«کمیده تحقیق شورای امنیت ملی» رژیم، نتیجه باصطلاح تحقیق خود را در باره حمله به کوی دانشگاه منتشر کرد. همانطور که پیش بینی میشد، این کمیده در گزارش خود علل این یورش وحشیانه را به عواملی نظیر «می تدیری» و «عدم تسلط نیروهای انتظامی بر احساسات خویش و وجود عناصر مشکوک» در هر دو طرف نسبت داده است. و با دانستن سراسری ناشیانه ای افشای عاملین واقعی حملات را مسکوت گذاردند تا افکار عمومی را متقاعد کنند که این یک حادثه اتفاقی و ناشی از بی مبالائی نیروهای انتظامی و توسل به خشونت دانشجویان بوده است. در حالیکه همه می دانند حمله وحشیانه به خوابگاه دانشجویان و سرکوب تظاهرات، بدون دستور مقامات دولتی و رهبران جمهوری اسلامی نمی توانست عملی شود. علاوه بر آن، رهبران رژیم در سازش با بخشی از دانشجویان، نظیر دانشجویان تحکیم وحدت، و با جدا کردن وقایع شب پنجشنبه ۱۷ تیر تا صبح روز جمعه ۱۸ تیر ماه از تلاطم تظاهرات و قیام روزهای بعد، در صددند قیام دانشجویان مستقل و مردم به تنگ آمده را «آشوب طلبی عدلی اوباش مشکوک و مرتبط با خارج کشور» جلوه دهند. و با سرگرم کردن مردم دستگیری «سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار آنان را عملی سازند. هم اکنون ده ها تن از دانشجویان و اقشار دیگر مردم

گرامی باد یاد و خاطره جان باختگان قیام دانشجویی و مردمی ۱۸ تیرماه
 ننگ و نفرت بر سازشکاران و فرصت طلبان
 هیأت اجرایی شورای مرکزی اتحاد فدائیان کمونیست
 ۲۵ مرداد ۱۳۷۸



نظرات را در مورد

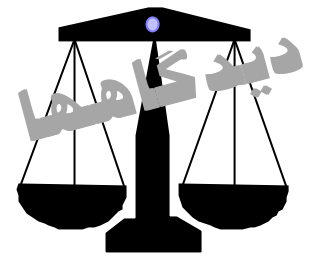
حقوق زنان

و جنبش فمینیستی

مشخص بیان کنید!

خود را به اطلاع خوانندگان نشریه برسانند. این صفحه همچنین وظیفه دارد تا پیوند نشریه را با خوانندگان متنوع خود برقرار ساخته و به آن تداوم بخشد. بنابراین مقالات این صفحه نه بر اساس مواضع و برنامه سازمان، بلکه بر اساس کیفیت آنها انتخاب و درج خواهد شد. مامنتظر دریافت نظرات خوانندگان هستیم.

هرچند که براساس اعتقاد عمیق ما به آزادی اندیشه و بیان صفحات کارکمونستی برای انعکاس نظرات، مباحثات، انتقادات و طرحهای خوانندگان حول مسایل مبرم جنبش و جامعه باز خواهد بود. اما با این وجود صفحه‌ای تحت عنوان دیدگاهها در نظر گرفته شده است تا آنهایی که ممکن است درباره مسایل مختلف همچون ما و برنامه ما نمی‌اندیشند، بتوانند نظرات



می‌کنند. در آخر یادآوری دو نکته به هیئت تحریریه کار کمونستی ضروری است تا باعث دقت هرچه بیشتر آنان شود. هیئت تحریریه کار کمونستی در پاسخ فرامرز تیاسر آن هم در ستون انتقاد و انتقاد از خود می‌نویسد: «مقالاتی که در ستون دیدگاهها می‌آید نظرات نویسندگان مقاله است و درج مقالات در این ستون لزوماً به این معنی نیست که این مقالات مورد تأیید تشکیلات ما باشد. در مورد نظرات ما نسبت به جنبش فمینیستی، حقوق زنان نسبت به سقط جنین و سایر حقوق زنان شما می‌توانید آنها را در به پیش شماره ۸ مطالعه کنید (ک. ک شماره ۹ صفحه ۱۷)

نکته اول، اینکه نامه فرامرز تیاسر جایش نه در ستون انتقاد از خود بلکه در ستون دیدگاهها و یا بخش پاسخ به نامه‌هاست. زیرا این فرد از طرف هیئت تحریریه کار کمونستی دوست گرامی خطاب شده و نه رفیق. بنابراین او عضو تشکیلات اتحاد فداییان کمونست نمی‌باشد تا نامه‌اش در صفحه متعلق به اعضای تشکیلات چاپ شود. نکته دوم، متأسفانه پاسخ هیئت تحریریه کار کمونستی به فرامرز تیاسر براساس فرض و گمان داده شده است.

چرا که در نشریه به پیش شماره ۸ ویژه پیش‌نویس طرح و برنامه و اساسنامه ارگان تئوریک اتحاد فداییان کمونست شهریور ۱۳۷۷ - کوچکترین بحث و نظری درباره جنبش فمینیستی و حق زنان نسبت به سقط جنین وجود ندارد. فقط در صفحه ۴۷ نشریه به پیش شماره ۸ بخشی وجود دارد تحت عنوان: «مبارزه برای حقوق زنان» که شامل هفت بند می‌باشد و بطور کلی سایر حقوق زنان را مشخص نموده است.

شریف صفری

چون: «کمونسم چیز روشنفکرانه‌ای نیست، این نکته را باید برای خودمان حل کنیم تا وارد بحث‌های ملموس شویم». از گفته‌های فرامرز تیاسر. در پاسخ ایشان باید گفت در پشت این توجیهات به ظاهر ملموس و غیرروشنفکرانه یکی از ارکان نظام طبقاتی حاکم یعنی مرد سالاری دیرپا و منجمدی خوابیده که فکر می‌کند بصری از بر نمودن مثنی بند و پاراگراف به ظاهر کمونستی از قبیل برابری زن و مرد و مبارزه با مردسالاری و غیره مسئله تمام است و همه چیز روبراه. وگرنه آقای فرامرز تیاسر بجای تکرار بعضی حرفهای اضافی که هیچ ربطی به بحث سقط جنین ندارد درصدد بیان اصل مطلب برمی‌آمد. اتفاقاً بحث سقط جنین چندان هم غیر ملموس نیست. واقعیتی از این ملموستر که حتی براساس رسانه‌های وابسته به جمهوری اسلامی، تعداد سقط جنین‌های پنهانی و غیرقانونی سر به صدا می‌زند. مثلاً همین چند وقت پیش روزنامه‌های داخل کشور اعلام کردند که تعدادی زن و چند قابله در عین انجام عمل سقط جنین دستگیر و روانه بیدادگاههای قرون وسطایی حکومت اسلامی شدند؛ تازه اینگونه اعمال در سیستمی صورت می‌گیرد که بنا بر قوانین ارتجاعی و ضدبشری آن، سقط جنین رسماً و شرعاً جرم محسوب می‌شود. در ضمن بد نیست برای محض اطلاع آقای فرامرز تیاسر و دیگران نیز که چون او می‌اندیشند، بگوییم که اخیراً یک دانشمند انگلیسی (احتمالاً پیترو وینستون نامش بود) تئوری حامله شدن مردان را مطرح کرد که بر اساس آن تئوری میتوان با ایجاد تغییرات هورمونی در بدن مردان آنها را نیز حامله کرد تا بعداً طی پروسه معینی، موجود زنده داخل شکمشان را وضع حمل کنند. عبارت دیگر در آینده‌ای نه چندان دور آدم با مردان غیور و تنومندی مواجه خواهد شد که با شکمهایی برآمده و سبیلهایی تا بناگوش در رفته، دوران مرخصی قبل از زایمان را سپری

با سلام و درودهای انقلابی! رفقا در نهمین شماره نشریه کار کمونستی (اردیبهشت ۱۳۷۸) ارگان اتحاد فداییان کمونست نامه‌ای داشتید از طرف آقای فرامرز تیاسر با عنوان «موضع کارگری کدام است؟» که ظاهراً قصدش برخورد به مقاله «بنیادگرایی اومانستی در ضدیت با حقوق زنان» مندرج در کار کمونستی شماره ۵ دی ماه ۱۳۷۶ بوده است.

وی که از ابتدا تا انتهای نامه‌اش با علاقمندی خاصی عبارات و اصطلاحات حزب کمونست کارگری ایران از جمله: جریان‌ات پרוخاومی، یک دنیای بهتر، انسانهای عادی، افق و باور، حاشیه جامعه و غیره را بکار می‌برد بطورکلی فراموش کرده که هدفش مقاله‌اش «نقد» نوشته‌ایست که راجع به سقط جنین نوشته شده است. نویسنده نامه فقط درجایی اشاره می‌کند: «و اما در نوشته بنیادگرایی اومانستی در ضدیت با حقوق زنان نویسنده بحثی را شروع کرده است، کاری به این ندارم که بحث چقدر مربوط است ولی لحن نویسنده خیلی غیرسیاسی و پرخاشگرانه به نظر می‌رسد. و یا آنجا که می‌گوید: «در آخر یک نکته را نمی‌توان نادیده گرفت و آن اینکه با گسترش علم و دانش بشری شرایطی فراهم خواهد شد که با اختراع و ساخت ماشینهای بچه‌کشی (رحم‌های مصنوعی) زنان نیز از شر بارداری ناخواسته و جنین‌تحمیلی خلاصی خواهند یافت».

اگر این نظر شما باشد که باید پرسید که فرق این نظریه با نظریه فمینیستی ضد مرد چیست؟ (کار کمونستی شماره ۹).

اصلاً معلوم نیست نگرانی و ناراحتی آقای فرامرز تیاسر از آوردن پاراگراف بالا چیست؟ زیرا در آنجا صحبت از بارداری ناخواسته و جنین‌تحمیلی به میان آمده است و نه هر بارداری بطورکلی.

اما به نظر وی صحبت کردن در باره حق سقط جنین چیز روشنفکرانه و غیرملموسی است.

گزارش جلسه سخنرانی رفیق بیانی در ونکوور (کانادا) در حمایت از جنبش مستقل دانشجویی

در پی رشد مبارزات توده‌ای در ایران و شکل‌گیری «خیزش تیر» اتحاد فدائیان کمونیست به شکل مستمر تلاش کرد که از یکسو با تماس‌گیری با نیروهای رادیکال داخل کشور رهنمودهای لازم را برای حمایت از جنبش مستقل دانشجویی داده و لزوم پیوند مبارزات دانشجویی با مبارزات کارگران، زحمتکشان و محلات را روشن کرده و نیز برای کاهش توان سرکوب رژیم بر شعار وحدت سربازان با این جنبش‌ها تأکید کرد.

در خارج از کشور نیز نیروها و فعالین اتحاد فدائیان کمونیست در محیط‌های کار و زندگی خود به سازماندهی اکسیون‌های اعتراضی در دفاع از جنبش مستقل دانشجویی پرداختند.

روز ۱۶ جولای اکسیون اعتراضی‌ای مقابل سفارت و جاسوسخانه رژیم در استکهلم از طرف ۱۶ جریان سیاسی که طیف چپ‌انقلابی و کمونیست را تشکیل می‌دادند، برگزار شد. در این تظاهرات که حدود ۶۰۰ نفر شرکت‌کننده داشت، شعارهایی در دفاع از آزادی و مبارزات دانشجویی در ایران و نیز در محکومیت جمهوری اسلامی داده شد. سفارتخانه جمهوری اسلامی که بشدت توسط پلیس محافظت می‌شد، پیش از آغاز تظاهرات در هراس از خشم تظاهرکنندگان تصمیم گرفته بود آتروز را تعطیل کند. همچنین در هلند نیز فعالین اتحاد فدائیان کمونیست به همراهی فعالین سایر جریانات چپ و رادیکال در پاسخ به فراخوان کانون نویسندگان ایرانی در تبعید و تریبونال بین‌المللی تظاهراتی در روز ۱۷ ژوئیه برگزار کردند. این تظاهرات که با استقبال بیش از یک‌هزار نفر روبرو شد، در رسانه‌های عمومی هلند نیز انعکاس وسیعی یافت. از جمله خواسته‌های تظاهرکنندگان آزادی کلیه زندانیان سیاسی، محاکمه و مجازات عاملان و آمران قتل‌های سیاسی و دانشجویی در دادگاه علنی و اعزام یک هیأت مستقل بین‌المللی برای تحقیق درباره حوادث اخیر بود.

در ونکوور کانادا نیز تظاهراتی در روز جمعه ۱۶ ژوئیه از سوی کمپین دفاع از جنبش دانشجویی ایران برگزار شد. که حدود ۲۵۰ نفر در آن شرکت کردند. همچنین در روز ۱۷ ژوئیه و در پاسخ به فراخوان کانون نویسندگان در تبعید تظاهرات دیگری برگزار شد که در آن حدود ۴۰۰ نفر شرکت کردند.

پنج‌شنبه ۲۴ ژوئن ۱۹۹۹ رفیق بیانی در جلسه سخنرانی‌ای که بدعوت فعالین اقلیت در ونکوور تشکیل گردیده بود، شرکت نموده و حول مسأله جهانی شدن سرمایه و سیمای عمومی سرمایه‌داری به سخنرانی پرداخت.

موضوع سخنرانی در ادامه بخش‌های برنامه پیشنهادی اتحاد فدائیان کمونیست انجام گرفت. رفیق بیانی در این سخنرانی به تعریف سرمایه‌داری از دیدگاه مارکس برای مشخص نمودن شالوده سرمایه‌داری و شرط وجودی سرمایه پرداخت و سپس مراحل مختلف رشد سرمایه‌داری از اوآن تا کنون و مشخصات این دورانها را بر شمرد. در ادامه رفیق به بحث مشخصات کنونی سرمایه‌داری، جهانی شدن آن و بحرانهای دورانی سرمایه و تطابق نظریات مارکس با این مشخصات پرداخت. تأکید رفیق بر آمادگی نیروهای منتقد به نظام سرمایه‌داری و شناخت این نیروها از مشخصات کنونی سرمایه‌داری برای تغییر این نظام بود. رفیق در این مبحث تأکید داشت که سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحرانهای ادواری اجتناب‌ناپذیر که زائده نظام سرمایه‌داری است، راهها و روشهای جدیدی دارد و نیروهای منتقد به این نظام اگر چهره‌های گوناگون سرمایه‌داری و راه‌حلهای آن برای برون‌رفت از بحران را نشناخته و پیش‌بینی ننمایند، قادر نخواهند بود مبارزهای دامنگیر برای مقابله با نظم موجود را تدارک ببینند و در آلترناتیوهای گوناگون سرمایه‌داری حل خواهند شد. متن کامل این سخنرانی در شماره بعدی نشریه همیشه و در مبحث بحث‌های برنامه‌ای به چاپ خواهد رسید. پس از پایان سخنرانی رفیق بیانی به بحث و گفتگو با حاضرین پرداخت و به سؤالات حضار در جلسه در موارد مختلف از جمله در مورد مواضع اتحاد فدائیان کمونیست در مورد اتحادها، مرحله انقلاب و... پاسخ داد.

به علت کمبودجا، کمک‌های مالی،
خلاصه اطلاعاتیها، معرفی کتاب و
پاسخ به نامه‌ها بعدا چاپ می‌شوند.

لطفاً فرم زیر را پر کرده و به آدرس نشریه ارسال کنید.

Name: _____

C/O: _____

Address: _____

Zip-code: _____ City: _____

Country: _____

عزیزان!

هزینه‌های چاپ و توزیع کارکمونیستی امکان پخش رایگان نشریه را به ما نمی‌دهد. از طریق اشتراک کارکمونیستی می‌توانید آنرا مستقیماً دریافت کرده و با اینکار به تداوم انتشار آن کمک کنید.

آبونمان یک ساله (شش شماره)

در اروپا معادل ۱۵ مارک آلمان، امریکای شمالی معادل ۲۰ دلار امریکا، استرالیا معادل ۱۰ پوند انگلیس، کشورهای خاور میانه معادل ۱۵ دلار امریکا جمهوریهای شوروی سابق معادل ۱۵ مارک آلمان

پیام فدائیان کمونیست به کنفرانس سازمان فدائیان اقلیت

به هفتمین کنفرانس سازمان فدائیان اقلیت) با درودهای گرم!

رفقا! برگزاری کنفرانس سالانه سازمان فدائیان اقلیت) را به همه شما شادباش میگوئیم و اجازه میخواهیم از فرصت استفاده کرده و بدون وارد شدن به مقدمات مرسوم اینگونه پیامها به مواردی اشاره کنیم که بنظر ما طرح آنها در جمع رفقای شرکت کننده در کنفرانس ضروری است.

رفقای عزیز! بر هیچکدام از ما و شما پوشیده نیست که اگر سازمان ما (منظور سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و متعاقب آن «اقلیت» با روابط نسبتاً گسترده با توده مردم و کارگرانی است که در انشعاب از رژیم و جریانات دیگر دوره‌های موقت به اقلیت امید بستند) با نقد بموقع انحرافات و اشکالات خود از دوره‌های بحرانی سلامت عبور میکرد و انشعابات و انشقاقات اغلب مکانیکی بنیاد توأمند آنرا به تکه‌پاره‌های کنونی تبدیل نمیکرد، امروز جنبش کمونیستی و چپ ایران، بطریق اولی جنبش کارگری با وجود رهبران عملی و آگاهی که در موقع خود هزاران کارگر را نمایندگی میکردند، اینچنین در وادی بی‌حزبی، بی‌برنامگی و فقدان رهبری سرگردان نمیبود. و یا وضع بسیار متفاوت‌تر از آن میبود که اکنون هست. البته اینجا بدلائل این ناکامی تاریخی اشاره نمیکنیم. در نشریه به پیش این علل را در حد توانائی خود شکافته و نقد نموده‌ایم و همچنان پایبند ادامه این نقد در تمام زمینه‌ها هستیم. البته این «اگر» هابه گذشته تعلق دارند و فقط میتوانند دستمایه تجربی خوبی برای ساختن آینده باشند.

اما بعد از بیست سال آنچه که در حال حاضر در این دنیای پر تغییر و تحول و اعتراضات و مبارزات رو به گسترش کارگری در ایران واقعیت وجودی ما را تشکیل میدهد، همان تکه‌پاره‌های پراکنده است که هر کدام با کشیدن دیواری نظری دور خویش، اگر در جنبش عموم‌خلقی و زیر بمباران تبلیغات بورژوازی عنان از دست ندهند و از موشکافی «جناح حاکم و محکوم» فارغ شده باشند، در انتظار معجزه‌اند.

نه از رادیکالیسم انقلابی گذشته خبری هست که حداقل با ایجاد خانه‌های تیمی حضور خود را به رژیم تحمیل کنند و نه در این مدت حوزه‌های سیاسی و یک کمیته کارآ در داخل سازمان داده شده است. علاوه بر آن در خارج کشور نیز نه تنها از تأثیرگذاری و جلب و جذب نیروی جوان حتا حول همین فعالیتهای روزمره دموکراتیک و اعتراضی بازمانده‌ایم (نگاهی به کمیت و کیفیت و ترکیب سنی آکسیونهای نیروهای مورد ذکر مبین واقعیت است) بلکه از ایجاد امکان و مکانیزمهای مشارکت صدها رفیق باتجربه و رهبران عملی جنبش که بدلائل مختلف صفوف ما را ترک کرده‌اند، اما پتانسیل تحزب و تشکل در یک سازمان کمونیستی و رزمنده

را هم بلحاظ نظری و هم بلحاظ عملی حفظ نموده‌اند، غافل بوده ایم.

اگر در این گروه‌ها درب به همین پاشنه بچرخد، بعد از مدتی با سالخوردگانی مواجه خواهیم بود که از انتشار نظر و خاطرات خود نیز عاجز خواهند ماند. صد البته ما هرگز نقش سیاسی این تکه‌پاره‌ها را در هیاهوی هزاران نشریه رنگارنگ و افکار و عقاید مختلف که با امکانات اطلاعاتی بیشتر از ما مشغول ساختن و پرداختن افکار عمومی در خارج کشور هستند، نفی نمیکنیم. اما فراموش نمیکنیم که وظیفه و رسالت یک تحزب کمونیستی و بویژه آن مسئولیت تاریخی که برعهده ما کارگران و روشنفکران کمونیست قرار دارد فراتر از اینهاست.

پس چه باید کرد؟ چگونه میتوان مقدم بر هر چیز باین پراکندگی سازمانی فائق آمد؟ چگونه میتوان صدها نیروی کمونیست پراکنده سازمان را در داخل و خارج کشور به نوسازی و بازسازی نظری و تشکیلاتی سازمان متقاعد کرد و از این طریق به وحدت جنبش کمونیستی و گشایش راه تشکل حزبی طبقه کارگر رهنمون شد؟

آیا راه حل این است که همچنان به وضعیت موجود اکتفا کنیم و به انتشار نشریه‌ای و دادن اطلاعاتی دل خوش کنیم تا در یک روز روشن و آفتابی طبقه کارگر آگاه شود، سازمان یابد و قدرت سیاسی را برای اجرای آزادی و برابری در دست گیرد؟ یا باید دست به کار فوری و مکانیکی وحدت گروه‌های متشکل موجود شد؟ بی‌آنکه اختلاف‌نظرها روشن شوند و بی‌آنکه نقد اصولی‌ای از اشتباهات گذشته بدست آید.

بنظر ما هیچکدام این راه حل‌ها علمی و درست نیست. اولی سپر انداختن در برابر وضعیت موجود است که در ادامه به فرقه‌ای در خود تقلیل مییابد و دومی به وحدتی مکانیکی میانجامد که در نهایت مقداری به کمیت و کیفیت افزوده میشود.

پس چگونه میتوان این انرژی وسیع و قدرتمند را مجتمع نمود و پلی برای دخالت موثر در جنبش کارگری در ایران و سر و سامان دادن به جنبش کمونیستی ایجاد کرد و در راه تشکیل حزب طبقه کارگر که از اهداف اولیه سازمان ما بود گام برداشت؟

بنظر ما! با توجه به تأثیرات ویران‌کننده روند تجزیه سازمان که در این ابعاد بیشک از انحرافات عمیق سیاسی ایدئولوژیک نشات میگرفت و با توجه به تحولات مهمی که در این یکی دو دهه اخیر در سطح جهان و ایران رخ داده است، و طبیعتاً در شکلگیری آگاهی تجربه و تحول فکری تک تک فعالین سازمان تأثیر گذاشته است. در قدم اول نوسازی و بازسازی سازمان بر اساس سوسیالیسم علمی، نقد گذشته و اتکا به جنبش کارگری مشی است که باین هدف

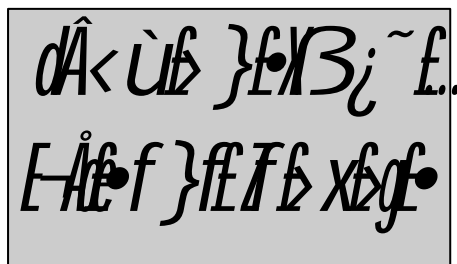
رهنمون میشود. نوسازی‌ای که در ساختمان ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی آن تکتک رفقا نه به اعتبار «اقلیتی» بودن، و نه این گروه و آن گروه وابسته بودن، بلکه به اعتبار کمونیست بودن مشارکت دارند و تمام تجربیات تلخ و شیرین و آموخته‌های خود را در یک فضای آزاد و رفیقانه و خالی و عاری از تعصب و تحجر به محک بحث و آزمایش میگذارند. تبلور این تلاشها وحدت اصولی نیروهای است که دیگر در آن «حقیقت» در انحصار مادام‌العمر این و آن نیست، گروهی سیاست‌گذار، دیگرانی مجری و سیاهی لشکر نمیباشند. اختلافات به انشعابات و انشقاقات (عمدتاً بدون اطلاع از مضمون و علل انشعابات در بالا) امکان بروز نمییابد، اعتماد متقابل، آموزش و پرورش اعضا و کادرها به امری نهادی تبدیل میگردد، تحلیل، برنامه، اساسنامه، سیاست، تاکتیک و دیگر امور از رودخانه تفکر، تخصص، و تجربه جمعی اعضا و کادرهای موثر و دخالتگری که از جنبش کارگری و جامعه جدائی ناپذیرند، سیراب میشود. آنگاه این تشکل و تحزب هر کارگر کمونیستی است که به اعتبار دخالتگری موثرش به ظرف مبارزه کارگران آگاه به منافع طبقاتی خویش و نیز به رهبر مبارزات صنفی و سیاسی کل طبقه تبدیل میگردد.

البته این آرزویی محال نیست. ما بعد از شکست تلاشهای وحدت‌طلبانه سابق، در حد و حدود توان خود در این راه کوشش نموده‌ایم. امروز براین نظریه که نیروهای نسبتاً متشکل سازمان که دارای امکاناتی هرچند جزئی هستند، میتوانند و باید با حفظ استقلال خود امکانات و نیروهای خود را یکجا برای تحقق اهداف فوق بکار گیرند. ما امیدواریم رفقای شرکت‌کننده در کنفرانس نسبت باین تذکرات و پیشنهادات رفیقانه ما با دیدی مسئولانه بنگرند چرا که بدون پایان دادن باین پراکندگی صحبت کردن از سیاست و تاکتیک و دخالتگری موثر در مبارزه طبقاتی محلی از اعراب ندارد.

با آرزوی توفیق در اتخاذ تصمیمات انقلابی و صمیمانه‌ترین شادباش‌ها برای کنفرانس شما!

هیات اجرایی سازمان فدائیان کمونیست

۱۰ مرداد ماه ۱۳۷۸





Kar-communist
No: 10 August 1999

پرسشی و پاسخ!

اسلامی در دانشگاه‌ها بودند که خود را منتسب به گروه‌ها و جناح‌بندی‌های درون قدرت حاکمه دانسته و با استفاده از وجهه دانشجویی خود، در جابجایی قدرت و تغییر و تبدیلات آن نقش بازی می‌کردند. حرکت اینها همیشه و همواره معطوف به درگیری جناح‌ها بوده سعی می‌کردند از طریق بسیج دانشجویان حول خواسته‌های صنفی و فقط آکادمیک، از نیروی دانشجویان مستقل در بازیهای سیاسی در مقابل رقیبان خود بهره گیرند.

در سنت جنبش مستقل دانشجویی ایران، دفاع، پشتیبانی و رابطه با جنبش کارگری و اعتراضات و شورشهای محلات زحمتکش‌نشین یک اقدام و وظیفه جاافتاده محسوب میشد، ولی علیرغم بروز صدها اعتصاب و اعتراض کارگری طی سالهای اخیر، این «جنبش دانشجویی» بدلیل وابستگی و رهبری توسط جناح‌ها و رهبران فکری و سیاسی منتسب به نظام جمهوری اسلامی از هرگونه یاری به جنبش کارگری و جنبش محلات زحمتکش‌نشین برحذر داشته شده و از هرگونه ارتباط با آنها خودداری نموده است. اما روشن بود که تشدید بحران اقتصادی، گسترش بیسابقه نارضایتی عمومی که جنبشهای وسیع کارگری و زحمتکشان محلات را در پی داشت، همانطور که شکاف درون رژیم را بیشتر و بیشتر کرد تجزیه و انشعابات متعدد در این گروه‌های سازمانیافته دانشجویان را هم موجب شد. و آنها را به گود مبارزه سیاسی سوق داد. چرا که اختلاف منافع طبقاتی میبایست بناچار خود را در گروهبندیهای سیاسی منعکس کند. اقشار مختلف دانشجویان نیز علیرغم جوانی، از خودگذشتگی و دارا بودن منافع صنفی و آکادمیک همسان اما نمیتوانند از کل جامعه و روند مبارزه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن مستثنی باشد. از اینرو در روند تجزیه آن، خطوط سیاسی پدیدار شده‌اند که در دفاع از برنامه و پلاتفرم و شعارهای گروه‌های سیاسی درون حاکمیت و بیرون از آن نسبت به گذشته از شفافیت بیشتری برخوردار هستند.

پیگیری تاریخچه سازماندهی و تجزیه و ترکیب سازمانهای دانشجویی فوق روند این صفتبندی‌ها را بخوبی نشان میدهد. جنبش مستقل دانشجویی در این روند ابتدا با طرح خواسته‌های عمومی صنفی که اعتراض به پر کردن دانشگاهها از دانشجویان وابسته و مورد تأیید اما بی‌صلاحیت و دادن امتیازات مختلف به آنها از جمله اعطای بورس، تضمین موقعیت کاری و غیره بخشی از آنها بود و عملاً نه تنها راه خود را از سازمانهای اسلامی و یا منشعبین از آنها اما وابسته به جناح‌های مختلف جدا میکرد بلکه از طریق طرح خواسته‌های پیش گفته عملاً موجودیت آنها را هم بعنوان دانشجویانی که نه از راه رقابت سالم بلکه بخاطر وابسته بودن به خانواده شهدا و یا ارگانهای حکومتی وارد دانشگاهها شده بودند، را زیر سؤال میبردند. همین جنبش مستقل دانشجویی بود که در ورای فعالیتها و مبارزات گروه‌های مختلف منشعب از انجمنهای اسلامی خود را استحکام بخشید و در جریان اعتراضات عمومی ۱۸ تیر شرکت کرد. در عمل دموکرات‌ترین گروه‌های دانشجویی اصلاح‌طلب را پشت سر گذاشت و با حمله مستقیم به رژیم خودکامه جمهوری اسلامی و با طرح خواسته‌های رادیکال و با پشتیبانی توده‌های به تنگ آمده مردم، قیامی چند روزه و سراسری را موجب شد.

بقیه در صفحه ۱۸

خوانندگان نشریه کار کمونیستی!

دوستان ورفقای عزیز!

تاکنون نامه‌های متعددی از شما دریافت نموده‌ایم. در این نامه‌ها سوالات مهمی در رابطه با تحولات داخلی، امور بین‌المللی و مسائل مختلف دیگر مطرح شده است که متأسفانه بدلیل محدودیت ستون پاسخ به نامه‌ها و انتشار نامنظم نشریه، تاکنون پاسخ مشخص و بموقع باین سوالات امکانپذیر نبوده است.

از اینرو هیأت اجرایی تصمیم گرفته است تا از این به بعد، به ضمیمه نشریه و یا صفحاتی از نشریه را به پرسش و پاسخ اختصاص دهد. در این صفحات هم به پرسشهای خوانندگان نشریه پاسخ داده خواهد شد و هم به مسایل و رویدادهای مهمی که پاسخ به آنها هرچند مختصر، ضروری بنظر برسند، پرداخته خواهد شد.

بعد از دسته‌بندی سوالات مطروحه در نامه‌ها باین نتیجه رسیدیم که ابتدا از آخرین سوالاتی که مربوط به رویدادهای اخیر است، آغاز کنیم تا نوبت به بقیه سوالات برسد.

لازم به توضیح است که جوابها در چارچوب کلی مواضع و استراتژی عمومی سازمان خواهد بود و در مواردی که با مصوبات و مواضع سازمان مغایرتی وجود داشته باشد توضیحات لازم در آن مورد داده خواهد شد.

ارزیابی شما از جنبش مستقل دانشجویی و قیام شش روزه ای که جمهوری اسلامی را لرزاند چیست؟

جنبش مستقل دانشجویی بمعنای اخص کلمه در واقع در چند ماه اخیر بود که با گسترش نارضایتی عمومی و با استفاده از تشدید شکاف بین حکومتگران از این شکافها خود را بالا کشید. قبل از آن، آنچه که تحت‌عنوان جنبش دانشجویی مطرح بود، گروه‌های منشعب از کل انجمنهای

**آدرسها و شماره فاکس تماس با اتحاد
فدائیان کمونیست:**

kar-Co
Box 10063
S-400 70 Göteborg/Sweden

شماره فاکس روابط عمومی
+ (46) 317792571

آدرس پست الکترونیکی
webmaster@fedayi.se

آدرس غرفه ما در اینترنت
www.fedayi.se

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم